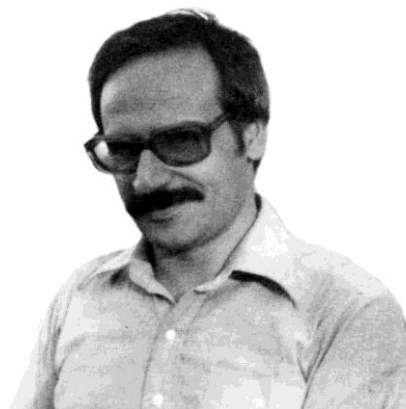


علی رضا سپاسی

یادی از رفیق



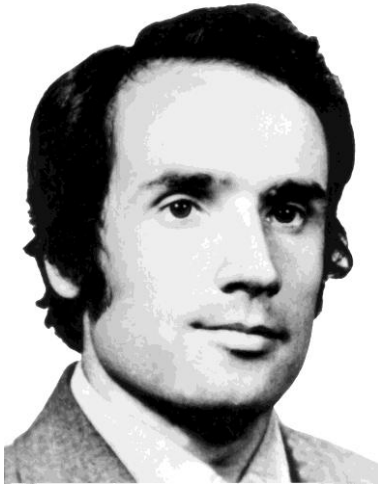
تراب حق شناس

اوایل زمستان سال 1353 بود که برای نخستین بار او را دیدم. در دمشق. مجاهد محمد یقینی که طبق مأموریت سازمانی از بغداد به افغانستان رفته بود تا او را از آنجا با خود به منطقه عربی بیاورد، وی را در دمشق به من این طور معرفی کرد: «رفیقی ست که از داخل آمده» و این حرف، با توجه به انتظاری که داشتیم، برایم به این معنا بود که از طرف مرکزیت سازمان مسؤوول جدیدی برای سر و سامان دادن به ارگان خارج از کشور سازمان آمده تا آن را با تحولات فکری و تشکیلاتی و استراتژیک جاری در سازمان در داخل کشور هماهنگ سازد. به یاد مجاهد شهید محمود شامخی که شهادت بسیار زودرس اش داغی همیشگی بر دلان گذاشته بود نام مستعار محمود را به او پیشنهاد کردم که تا در خارج بودیم، تا 1357، او را به همین نام می خواندیم. چند روز، شاید یک هفته، در دمشق باید می ماند تا بتوانیم او را راهی بغداد کنیم که در آن زمان پایگاه عمده ما در آنجا بود. هم آموزش نظامی در پایگاه های فلسطینی الفتح امکان پذیر بود و هم شرکت در اداره و اجرای برنامه های رادیویی در همکاری با رفقای جبهه ملی ایران در خاورمیانه (رادیوهای "صدای انقلابیون ایران"، "رادیو میهن پرستان" و بالاخره "رادیو سروش") و نیز محل تجمع برخی از اعضای سازمان. باری، هرچه از اوضاع و احوال خودمان و منطقه طی چند سال فرا گرفته بودم و می دانستم برایش گفتم. اطلاعات لازم را دادم و نیز اشکالات کار را، تا خوب بتواند در روشنی قدم بردارد. با توجه به سابقه ذهنی که از کار ارگان خارج کشور سازمان شنیده بود و تصورش بر این بود که من در برابر تغییر ایدئولوژی سازمان می ایستم، کمی هم تعجب می کرد که من بیدریغ با او همکاری می کنم، چون چنین برخوردی را از یقینی ندیده بود. یقینی برخی اطلاعات و آدرس ها را از او پنهان داشته بود که خلاف انتظار محمود بود. یقینی هم البته این مرحله را پشت سر گذاشت و دلیرانه مأموریت های دشواری را انجام داد که یکی از آنها حمل چند قبضه اسلحه در یک سفر هوایی به ایران بود. باری، یادم هست که محمود در پی بحثی راجع به اوضاع سیاسی منطقه و فعالیت مقاومت فلسطین و موضع کشورهای عربی، مقاله ای در چند صفحه نوشت و به من داد که نظرت را بگو. مقاله، تحلیلی طبقاتی از اوضاع سیاسی و اقتصادی منطقه ارائه می داد و مبارزه توده های تحت ستم و اشغال را در فلسطین در کنار مبارزه کارگران و زحمتکشان کشورهای عرب گذاشته و تضاد آنها را با امپریالیسم و صهیونیسم و بورژوازی عرب بیان کرده بود و زمزمه "صلح" را در پرتو منافع مشترک امپریالیسم و بورژوازی عرب و اسرائیل تحلیل کرده بود.

برایم تعریف کرد که وقتی به افغانستان رسیده در کابل دستگیر و زندانی شده ولی از آنجا که به تازگی رژیم پادشاهی محمد ظاهر شاه سقوط کرده و محمد داوود جمهوری اعلام کرده بود، در زندان به بازجو گفته است که مبارزی ایرانی ست که علیه رژیم شاه فعالیت می کند و لذا آنها او را از زندان بیرون آورده در مسافرخانه ای جا داده بودند، البته تحت نظر. از آن به بعد بود که توانسته بود با رفقای داخل کشور تماس بگیرد. رفقای داخل هم به ما خبر داده بودند که یکی برود و رفیق را از افغانستان به منطقه عربی برساند. محمد یقینی که چند ماه قبل مخفیانه به تهران رفته و پس از ملاقات با رفقای مسوول، چند نفر از رفقا را هم (به کمک اکیبی از رفقا و یاران ایرانی و افغانی سازمان که در مرز افغانستان کار می کردند)، از کشور خارج کرده بود، از بغداد به کابل رفت و بی آنکه افغانی ها متوجه شوند با او تماس گرفت و با مهارت کامل برایش پاسپورت درست کرد و آنطور که خود یقینی می گفت «هوایما که به سمت بیروت پرواز کرد نفس راحتی کشیدم». من و محمود چند روز در دمشق با هم چرخیدیم و با هم حرف زدیم. او را برای اطمینان از سلامت جسمی اش به بیمارستان هلال احمر فلسطینی بردم که او را معاینه کردند. قیافه اش با موهای بلند که آن سالها برای جوانان مد بود برایم نشانه ای بود از وضع و سر و لباسی که رفقا در داخل دارند تا رفقارشان خیلی عادی جلوه کند. یک روز نزدیکی های غروب از کنار مسجدی رد می شدیم. گفتم نماز ظهر و عصر نخوانده ام و آفتاب دارد غروب می کند. می روم نماز بخوانم. گفت: اگر لازم می دانی بخوان. من همینجا منتظرت می مانم. من رفتم و نماز را خواندم. در این باره و آنچه به تغییر ایدئولوژی ما مربوط می شود جای دیگری باید سخن گفت. فقط اشاره می کنم که او بابت فاصله گرفتن از اعتقادات و عبادات مذهبی حق معلمی به گردن من دارد. این جمله او را از یاد نبرده ام که گفت: حد اقل انتظار از یک انقلابی این است که به کاری که می کند برخورد آگاهانه داشته باشد.

یک نکته هم از عواطفش بگویم که هر وقت بچه ای کوچک را در خیابان همراه خانواده اش می دید توجهش جلب می شد، با کودک با اشاره و خنده حرف می زد و حتی کمی با او راه می رفت. علت این عشق به کودک را سالها بعد که نام رفیق را دانستم فهمیدم. وی همراه با مجاهدین شهید محمد مفیدی و باقر عباسی در یک عملیات نظامی سازمان که منجر به قتل سرتیپ طاهری، رئیس کمیته مشترک ساواک و شهربانی، شد شرکت کرده بود. دو نفر اول متأسفانه به فاصله کمی دستگیر و سپس اعدام شدند ولی نام سپاسی را در روزنامه ها نوشتند. همسر وی که در آن زمان باردار بوده با شنیدن این خبر جنین را از دست می دهد. در واقع، عشق رفیق به همسر و فرزند که با چنین ضربه ای مواجه شده بود، خود را در شادی از دیدن کودکان نشان می داده است. همسرش سالها در زمان شاه و نیز در رژیم کنونی به زندان افتاد ولی پیوند آنان برای همیشه استوار ماند، چنان که تحول ایدئولوژیک سازمان نیز در این پیوند تأثیری نداشت. رفیق غیر از سازمان پیکار که می تواند فرزند معنوی او به شمار رود، دارای یک دختر و یک پسر است.

تعجب نکنید جلوه دیگری از این عاطفه را در سال 60 هم دیدم. زمانی به او گفتم حالا که کومه هم پیشنهاد کرده که رهبری سازمان ما به کردستان منتقل شود تا امکان بحث و حل اختلافات هم فراهم باشد، چرا زودتر به کردستان نمی روید و چرا اصلاً از کشور خارج نمی شوید؟ گفت اگر برویم آیا بچه های سازمان نمی گویند ما را رها کردند و رفتند؟ او البته اشتباه می کرد. او که بارها بر عواطف شخصی و عواطف آنی خود چیره شده بود، این بار با عاطفه سازمانی و جمعی درگیر شده بود. باری، رهبری در وضعیتی نبود که بتواند جان خود را حفظ کند تا چه رسد به امنیت پایه های سازمان (دو نفر از اعضای کمیته مرکزی شب را در یک وانت در میدان آزادی به صبح رسانده بودند!). مورد دیگری از رنج عاطفی و شکیبایی انقلابی و کمونیستی در برابر آن را ذکر می کنم که نصیب او و شماری دیگر از اعضای سازمان شد. در سال 1357 برخی از آنان که اندیشه مذهبی را پشت سر گذاشته و به مارکسیسم روی آورده بودند با برخورد بسیار سرد و بیگانه خانواده ها روبرو بودند. این برخورد که گاه تحت تأثیر فشار جو موجود تا سرحد طرد پیش می رفت تحملش بسیار دشوار بود. یک بار به من که در این باره سخت همدرد او بودم گفت بعضی خانواده ها ترجیح می دهند ما کشته شده بودیم.



باری، از آن پس، او مسؤول ما، یعنی ارگان خارج از کشور سازمان مجاهدین، شد. حسین روحانی که تا آن زمان مسؤولیت انتخابی جمع را برعهده داشت همراه با رفقای دیگر در بغداد، رفیق سیاسی را برای اطلاع از فعالیت های متفاوتی که داشتیم یاری دادند. حضور جمعی حدود 20 نفر در جاهای مختلف در خارج کشور، کار آموزش سیاسی اعضا، انجام وظایف تدارکاتی و امنیتی در ارتباط با داخل، چاپ کتابها و نشریات سازمان به فارسی و چند زبان خارجی، حفظ ارتباط و همکاری با سازمانهای فلسطینی، جبهه خلق برای آزادی عمان (ظفار) و نیز ارتباط با برخی دولت های عربی، ارتباط با دیگر نیروهای مبارز ایرانی از برخی روحانیون در نجف گرفته تا کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، کار افشاگری و مبارزه تبلیغی با رژیم که یک بخش آن همکاری مستمر ما با رفقای جبهه ملی ایران در خاورمیانه (گاه به نمایندگی از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق) در اداره برنامه های رادیویی علیه رژیم ایران و در راه تقویت انقلاب و اعتراضات مردمی در داخل کشور بود (توضیح اینکه از اوایل سال 1351 تا اواخر سال 1353 ابتدا یک رادیو به نام "صدای انقلابیون"، بعد یک رادیو قوی تر به نام "رادیو میهن پرستان" و سرانجام یک رادیو صرفاً آموزشی به نام "رادیو سروش" داشتیم). باری، تا چند ماه پس از ورود او که در بغداد بودیم مجموعه کارها و وظایف و نیز وضع تک تک افراد را مورد بررسی جمعی قرار داد و بر اساس آن تصمیم گرفت. سازماندهی جدید کرد و به داخل کشور گزارش داد و رهنمود دریافت کرد تا سرانجام بخش خارج کشور که عمیقاً به اصلاح و تحول نیاز داشت، با استراتژی و تحولات جاری ایدئولوژیک و آموزشی و تشکیلاتی سازمان هماهنگ شد.

در همه این امور سعه صدر، برخورد نسبتاً عمیق و خونسردانه ای که لازمه رهبری یک جریان مبارز است در او بارز بود. بدون شک با توجه به رشد جنبش و مسائل فراوانی که امروز برای همه ما وجود دارد، نمیتوان ضعفها و محدودیتهای فکری و عملی آن روزها را فراموش کرد ولی در قالب برخوردها و تفکر آن روز، او پیشرو بودن خود را برای من حفظ کرده است. در طول چند سال تا نیمه سال 1356 که (به عنوان مسؤول داخل کشور، به جای رفیق تقی شهرام که به خارج آمده بود) مخفیانه به ایران بازگشت و در جاهای مختلف، در عراق، در ترکیه، در بیروت، در فرانسه و بالاخره در لیبی و در عدن (که به عنوان نماینده سازمان ریاست هیأت نمایندگی ما را برای مذاکره با مقامات لیبی و یمن جنوبی عهده دار بود) کارائی و لیاقت خود را نشان داد. یک بار در سال 1355 در یک هیأت مشترک با سازمان چریک های فدائی خلق به دعوت دولت یمن جنوبی به عدن رفتیم. سیاسی رئیس هیأت ما بود، متشکل از او، مرتضی خاموشی که مسؤول دفتر سازمان در عدن بود و من. چنان که محمد حرمتی پور رئیس هیأت نمایندگی سازمان چریکهای فدایی: متشکل از حرمتی پور، حسن ماسالی و حماد شیبانی. شش ساعت با سالم ربیع علی رئیس جمهوری یمن جنوبی در جوی رفیقانه و خودمانی گفتگو کردیم و نظراتی که هر طرف درباره اوضاع منطقه و اهداف و برنامه های امپریالیسم و همپیمانانش داشتیم و نیز خطر تهاجم امپریالیستی که خلقهای منطقه را تهدید میکند بحث کردیم. در همان سال، به دعوت دولت لیبی، سفری مشترک با رفقای فدائی در دو هیأت نمایندگی به طرابلس داشتیم که منجر به باز شدن دفتری برای هریک از دو سازمان در طرابلس و گشایش یک برنامه رادیویی فارسی شد که رفقای فدایی به تنهایی اداره می کردند و نیز برخی کمک های مالی و تسلیحاتی و تدارکاتی. هیأت سازمان چریکها متشکل بود از محمد حرمتی پور، اشرف دهقانی و حماد شیبانی و هیأت مجاهدین (م. ل) متشکل از سیاسی، محمد یزدانیان و من. برخورد پخته و سؤال و جواب های سنجیده سیاسی و رابطه احترام آمیز و دوستانه او با رفقای فدایی، به رغم اختلاف نظرهایی که داشتیم، از یادم نمیرود. یک بار در عدن، گفتگو بین سیاسی و حرمتی پور چنان گل انداخته بود که بقیه ترجیح دادیم آنها را تا قرار فردا صبح تنها بگذاریم. در سال 1356 پیش از آنکه به ایران برگردد ملاقاتی رسمی در بیروت بین هیأت سازمان متشکل از او، محسن فاضل و من با ابوجهاد فرد دوم سازمان آزادی بخش فلسطین داشتیم که در نوشته ای دیگر در بزرگداشت ابوجهاد آورده ام (روی سایت اندیشه و پیکار).

قدرت انتقاد و انتقاد از خود و اصلاح تصمیم و کار گذشته، خودداری از برخوردهای آنی و حساب نشده و جسارت ارزیابی مجدد راه و رسم گذشته و زیر سؤال بردن تاکتیک و استراتژی ای که از نظرش دیگر نادرست می نمود در او از هر رفیق دیگر بارزتر بود.

هرگز از نقاط ضعف افراد که او به عنوان مسؤول از زیر و بم آن اطلاع داشت برای کوبیدن طرف مقابل از آن استفاده نکرد. هرگز شخصیت مبارزاتی رفیقی را ندیدیم که نادیده بگیرد. کمتر نمونه ای از برخورد شخصی در او سراغ دارم. رفیقی را که طبق سنت تشکیلاتی آن روز مورد انتقاد قرار داده بود اگر می دید که فرد مزبور ممکن است در تحمل انتقاد دچار مشکل و اعصابش خسته و آزرده باشد، به رفقای دیگر که در جریان آن انتقاد بودند سفارش میکرد که مواظب او باشند و او را یاری دهند. در موارد دیگر بارها دیده بودم که در پایان یک بحث و انتقاد یا اختلاف نظری که کار به تبادل سخنان درشت سیاسی علیه یکدیگر میکشید بلافاصله پس از پایان بحث، همان رفیق یکرنگ سابق بود و انجام وظایف مشترک خانه و پایگاه را چه بزرگ و چه کوچک عهده دار میشد. بسیار با ادب و با حیا بود. اگر طرح انتقادی را بطور تلویحی و اشاره کافی میدانست به همان اندازه بسنده میکرد. از گزافه گوئی و تعارف خودداری می ورزید.

سیاسی چه زمانی که شهید رضا رضائی مسؤولیت سازمان را عهده دار بود و چه در زمانی که شهید تقی شهرام مسؤول اول سازمان بود از طرح انتقاد نسبت به رهبری پرهیز نمیکرد. در سال 1356 هم که پس از خروج رفیق شهرام از کشور مسؤولیت سازمان را در داخل کشور عهده دار شد، جریان انتقادی پایه های سازمان علیه خط مشی تشکیلاتی حاکم و نیز علیه مشی جدا از توده چریکی را رهبری کرد که سر انجام به تشکیل شورای مسؤولین در داخل و خارج و تغییر رهبری سازمان منجر گردید.

در اسفند 1357 که کنگره اول سازمان پیکار تشکیل شد و او در رهبری سازمان قرار گرفت و نیز در کنگره دوم، مرداد 1359، با آنکه از طرف برخی از رفقا مورد انتقاد قرار داشت و گاه به نحوی غیر منصفانه مورد داوری قرار میگرفت هرگز خونسردی و اعتماد خود به

پیروزی آرمان انقلابی و سوسیالیستی را از کف نداد. در شرایط بحرانی و تجزیه تشکیلات پیکار بعد از خرداد 1360 که سازمان هم از بیرون به شدت در معرض ضربات قرار داشت و هم از درون در معرض بی اعتمادی و اقدامات خرابکارانه، بودند کسانی که با دشنامها و اتهامات به ظاهر تئوریک او را زیر ضربه گرفته بودند و به قول خودش "برخوردهای غیر رفیقانه" میکردند. نمونه ای از این برخوردهای غیر رفیقانه را یکی از رفقا برایم تعریف کرد: در نتیجه بدگویی بعضی از کادرهای سازمان در جلسات آموزشی به او، برای هواداران جوان سازمان چنان وانمود شده بود که علت همه ضعفهای سازمان "راستروی های رهبری" و به خصوص سپاسی است. بطوریکه در یکی از شبهای دشوار تابستان 1360، سپاسی که معتقد بود وقت آن است که هر چه بیشتر از نظر پایه سازمان اطلاع حاصل کند، بدون آنکه معرفی شود به یک خانه تیمی می رود و پشت پرده با چند تن از هواداران که مشغول پاک کردن و آموزش اسلحه بوده اند صحبت میکند و می پرسد اگر با رهبری سازمان روبرو شوید چه میگویید. یکی از هواداران جواب میدهد اگر دایی (نام مستعار سپاسی) را ببینم با همین اسلحه او را هدف قرار میدهم (!). چنانکه در تأمین پناهگاه امنیتی لازم و مدارک شناسایی برای او عمداً تعلل و تأخیر شده بود، ولی او روحیه آرام و ثبات انقلابی خود را از دست نداد و چنانکه همه میدانیم زمانیکه در دی ماه 1360 در شرایطی به شدت به لحاظ امنیتی آسیب پذیر، همراه با چند تن دیگر از مسئولین سازمان منجمله حسین روحانی، به چنگال رژیم افتاد با مقاومت جانانه اش به همگی درسی آموزنده داد. او نشان داد که با شخصیت انقلابی، دمکراتیک و انسانی که به نظر من معنای شخصیت کمونیستی است. هر چند با اشتباهاتی در نظر و تئوری- میتوان به آرمان عدالت اجتماعی و آزادی و دمکراسی وفادار ماند ولی بدون چنان شخصیتی حتی اگر نظراتی گاه درخشان داشته باشیم، نمیتوان از آزمایش دشوار مبارزه طبقاتی سر بلند بیرون آمد. جالب اینکه دشمن طبقاتی پرولتاریا از کسانی که در حرف و شعار بسیار چپ می زنند اما در عمل کارآمد نیستند کمتر می ترسد تا کسانی که به رغم افت و خیزهای تئوریک، از مواضع طبقاتی خود تا پای جان دفاع می کنند.

لازم است همینجا با یک درک مذهبی و غیر تاریخی رایج که رهبران و عناصر برجسته جنبش های انقلابی را چون "پیامبران و معصومین" تصویر می کند مرزبندی کنیم. چنین برخوردی از طرف کسانی که خود را به اندیشه کمونیسم منسوب می دانند دوچندان نادرست است. ارزش این مبارزان برجسته در این است که مثل دیگران از جنس آدمیان بوده اند با همه نقاط قوت و ضعفش و از آن مهمتر، فرزند شرایط تاریخی خود هستند. تصویر کردن آنان همچون "انمه معصومین" که ناف بریده و ختنه کرده به دنیا می آمدند یا کسانی که در باره شان گفته می شد که از زمان تولد، "بالای سرش ز هوشمندی / می تافت ستاره بلندی!" و اینکه گویا آنان جز اندیشه و عمل درست نداشته اند، به معنی تنزل انقلابیون کمونیست به سطح موهومات و تحریف شخصیت آنان و نفی نقشی ست که در مبارزه طبقاتی و تاریخ ایفا کرده اند. همین درک مذهبی، غیر مارکسیستی و غیر تاریخی ست که یکی را به عرش می برد و چون بتواره ای می پرستد و وقتی اشتباه و ضعفی در او دید از همان اوج او را به عنوان خائن به اعماق دره پرتاب می کند! رفقایی از جریان های گوناگون که من بخت آشنایی و همزیمی با آنها را طی تجربه طولانی زندگی داشته ام همه انسان هایی زمینی بوده اند با نقاط قوت و ضعف و دائماً در جدال با خویش برای چیرگی بر ضعف ها و پالودن خود برای استواری هرچه بهتر در مبارزه طبقاتی. و رفیق سپاسی هم در همین راستا حرکت می کرد. او رزمنده ای بود که سازنده بود و "کسی که می سازد گاهی هم کج می سازد اما این قدر هست که می سازد". مثلاً برخورد رفیق با مفهوم بورژوازی متوسط در بحبوحه سال 1357 یا همینطور دفاع او از مواضع تاکتیکی پیکار 110 به شدت با رادیکالیسم توده های سازمانی و درک استراتژیکی (و نه هرگز تاکتیکی) که در سازمان حاکم بود تصادم پیدا کرد. این وضع در جو سراپا سرکوب و کشتار تابستان سال 1360 و اقدامات سازمان شکنانه درونی و عدم اعتمادی که بر ارکان سازمان چیره شده بود همراه با ترس از اینکه مبدا تجربه سازمان فدائیان اکثریت و گرایش بخشی از رزمندگان به حزب توده تکرار شود، تشکیلات را فلج کرد و بیش از پیش سازمان را آماج تهاجم وحشیانه رژیم قرار داد. به طوری که از رفیق کارکشته ای مانند سپاسی هم کاری بر نمی آمد. بددیهی ست امروز پس از سی سال و در شرایطی دیگر، داوری کردن امری ساده نیست اما درس هایی دارد که اگر نیاموزیم تاریخ فاجعه بار تکرار خواهد شد اما این بار به صورت کمدی هزل آمیز.

کوتاه می توانم بگویم که مواضع سازمان پیکار (که در اینجا از مقدمه آرشیو سازمان پیکار نقل می کنم) در واقع، تجسم مواضع جمعی و سازمانی سپاسی ست:

«باری، به رغم خاموشی، پژواک فعالیت ها و اهداف سازمان پیکار در جامعه ایران از بین نرفته و صحت نسبی مواضع آن به عنوان یک سازمان مبارز چپ و کمونیستی به محک تاریخ خورده است: تلاش پیکار در تقویت هویت نظری چپ و استقلال آن، نفی مشی چریکی، سیاست را از سیاست بازی و از چانه زنی با حریف بیرون آوردن، آنهم در شرایطی که طرح و دفاع از این مواضع با مخالفت بسیاری از نیروهای چپ همراه بود، موضوعاتی فراموش نشدنی ست. همچنین نفی و طرد رژیم جمهوری اسلامی در کلیت و ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیکش، نفی و افشای رفرمیسم، تأکید بر اتکاء به مبارزه کارگران و زحمتکشان که اکثریت جامعه اند، مخالفت مستمر با برقراری ولایت فقیه، افشای ماهیت ارتجاعی قانون قصاص، دفاع از حقوق برابر زنان با مردان، حمایت از حقوق اقلیت های قومی و مذهبی، دفاع از آزادی اندیشه و بیان، افشای خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری، مقاومت جسورانه در برابر «انقلاب فرهنگی» و بستن دانشگاه و تصفیه استادان و دانشجویان مخالف که منجر به تظاهرات خونین اول اردیبهشت ۱۳۶۰ شد، ایستادگی و مخالفت سرسختانه با جنگ افروزی رژیم های ایران و عراق و جنگ ارتجاعی شان، افشا و عدم حمایت از آلترناتیوهای لیبرالی که در بنی صدر و نهضت آزادی و امثال آنها تجسم داشت و هشدار به سازمان مجاهدین و دیگران از افتادن به دام توهمات لیبرالی، افشای آنچه به نام اردوگاه سوسیالیسم وجود داشت و نیز افشای مواضع حزب توده و بعدتر مواضع سازمان فدائیان اکثریت؛ همین طور نقد برخی از مواضعی که در سطح جنبش چپ و انقلابی مطرح می شد، حمایت بی دریغ از مبارزات ضد استعماری و ضدامپریالیستی خلق های خاور میانه (به ویژه فلسطینی) و در سراسر جهان، اهتمام به هنر مقاومت و هنر پرولتری، هنر تئاتر در محلات توده ای، افشای مواضع و زندگی تن پرورانه و عوامفریبانه روحانیون و مراجع تقلید. همچنین جسارت انتقاد از خود و تغییر یا اصلاح نظرات اعلام شده و نیز برگزاری دوکنگره سازمانی (در اسفند ۵۷ و شهریور ۵۹).»

برای رعایت اختصار به ذکر همین نکات از زندگی پر بار او بسنده میکنم و فقط می افزایم که در 1323 در خانواده ای بدینا آمد که به قول خودش پدر با مغازه ای "محقر" امرار معاش می کرد. از سال 1344 تا 1346 به خاطر عضویت در حزب ملل اسلامی، زندانی سیاسی بود.

بعد در رشته معماری دانشکده هنرهای زیبا به تحصیل پرداخت. سپس همراه با جمعی قابل توجه از جوانان مبارز (که گروهی انقلابی به نام حزب الله تشکیل داده بودند) در سال 51 به سازمان مجاهدین پیوست. او که با شرکت در انجام وظایف سازمانی توانایی خوبی از خود نشان داده بود زمانی مسئولیت شاخه اصفهان و مشهد سازمان را بر عهده داشت. شرکت فعال در مبارزه ایدئولوژیک درونی، مسئولیت ارگان خارج از کشور سازمان از 53 تا 56، رهبری سازمان در داخل کشور و تغییر و تحولات استراتژیک و تشکیلاتی سازمان مجاهدین بخش م.ل و سپس مرکزیت سازمان پیکار. دستگیری او همراه با جمعی از مسئولین این سازمان در بهمن سال 1360 رخ داد و بنا به اطلاعاتی که به دست آمد در تاریخ 29 بهمن 1360 زیر شکنجه به شهادت رسید. خبر شهادتش زیر شکنجه و در حالی که زندانیان دیگر فریاد خشم و خروش او را می شنیدند اند از دو زندانی که تازه آزاد شده بودند مطلع شدیم. بعدها آقای امیر انتظام نیز چنین شهادتی داده بود. مزارش در بین گمنامان خاوران است و در دل های ما. در آخرین دیدارم با او، کنار تعمیرگاهی که ماشین پیکانش را برای تعمیر گذاشت، از جمله درباره وظایفی که در خارج کشور به عهده ام خواهد بود صحبت کرد. قرار بعدی را همانجا گذاشتیم یعنی دو روز بعد که ماشین را تحویل می گرفت. سر قرار رفته. نیامد. وقتی با نگرانی به خانه برگشتم خبر شدم که یک روز قبل دستگیر شده بوده است. رفته بود تا برای همیشه مانند هزاران رزمنده کمونیست دیگر در تاریخ خونبار مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان جاودانه بماند.

مواردی که به نظر رفقاییش، وی در آن ها نقش برجسته و تعیین کننده ای داشته است:

- ترتیب و تنظیم و رهبری سازمان (مجاهدین م. ل.) پس از خروج رفیق شهرام از ایران در تابستان 1356.
- هدایت مباحث و انتقادات پایه های سازمان که به انعقاد شورای مسئولین مرکب از چندین نماینده از داخل و خارج با حضور رهبری سابق سازمان (پاریس، تابستان 57) منجر شد و پس از طی مراحل به تشکیل "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" و نخستین کنگره آن در اسفند 1357 در تهران رسید.
- تهیه اعلامیه "پیش به سوی تشکیل هسته های مسلح خلق" که شرایط متحول ماه های قبل از قیام را می بیند، کارگران را نه صرفاً در کارخانه بلکه در خیابان نیز همراهی می کند و مبارزه مسلحانه توده ای را با آنچه به عنوان مشی جدا از توده نقد شده بود فرق می گذارد. (رک به آرشیو سازمان پیکار)
- توجه به ضرورت تلفیق کار علنی و مخفی و استفاده از امکانات علنی پس از قیام، از گشایش دفتر گرفته تا شرکت در انتخابات خبرگان و مجلس شورای ملی و حضور مستقل و مؤثر در کردستان...
- او به مشی و اندیشه ای که مورد انتقاد قرار گرفته بود به نحوی پویا برخورد می کرد و به آن نمی چسبید و اهتمام خود را صرف اندیشه و عمل نوین می کرد...
- نقد مشی مسلحانه چریکی را نه یک نقد به تاکتیک، بلکه آن را نقد به ایدئولوژی و بینش چریکی و ابعاد دیگر آن می دانست.
- در برابر حوادثی که، به ویژه پس از انقلاب، به سرعت و پیاپی رخ می داد هول نمی شد و خونسرد و مصمم به فکر و عمل می پرداخت.
- توجه به توازن نیروها و به قول خودش (در رابطه با برافراشتن پرچم سرخ در یک تظاهرات در سال 60) شکم خود را در برابر شاخ گاو گرفتن.
- جستجوی امکان همکاری با دیگران که به چند اتحاد عمل با جریانات دیگر انجامید و همکاری های متعدد سیاسی و غیره.
- شتابزده و عجول نبودن و تسلیم فشار و جوسازی نشدن.

- همیشه در فکر بود به طوری که اگر با روحیه اش آشنا نبودی شاید گمان می بردی به تو گوش نمی دهد. اما چنین نبود. توانایی آن را داشت که به خود بنگرد و خود را صریحاً زیر سؤال ببرد. یکبار در جلسه مرکزی پیکار در حالی که بحث بر سر مسائل اجرایی سازمان دانشجویان داغ شده بود ناگهان سکوت خود را شکست و گفت "رفقا این حرفها و این کارهایی که ما می کنیم چه ربطی به سوسیالیسم دارد و منظورمان از سوسیالیسم چیست؟" و این نشانه هشیاری او در برخورد به خود و ادامه آگاهانه راه بود.

- پس از کنگره دوم سازمان در مرداد 1359، کنگره ای که در آن برخی از رفقا از موضع چپ او را مورد انتقاد قرار داده و خواهان عدم انتخاب مجدد او برای مرکزیت بودند ولی انتخاب شده بود، نظرش را درباره روند و نتایج کنگره جویا شدم. در جواب سه بار گفت زنده باد رادیکالیسم.

- سخنی از او در تابستان 1357 در اهمیت انتقاد از خود سازمان، با صدای خودش:



Sepasi.mp3

(دو دقیقه و پنج ثانیه)

- در سال 51 بود که در اصفهان او را دیدم. با آمدن او بود که پس از شهادت جواد ربیعی شاخه اصفهان تشکیل شد و سر و سامانی گرفت. مسائل و برخوردهایی را که در آن زمان مطرح بود باید با توجه به مجموعه شرایطی که وجود داشت مورد قضاوت قرار داد. تا سال 53 که از نزدیک با او آشنایی دائم داشتم سالم ترین برخوردها را داشت. یکی از بهترین چهره های تشکیلات بود. متین بود و از کسانی نبود که از یک طرف بام به طرف دیگر بیفتد مثلاً در برخورد به مذهب و غیره. برخوردهایش مسئولانه بود و از کسانی نبود که انتقاداتی به دیگران مطرح می کنند تا مسئولیت را از دوش خود بردارند. روابط و احترام به دوستان و همزمان قدیمش را فراموش نمی کرد. به خود فکر نکردن و به مصالح جنبش فکر کردن جلوه ای از برخوردهای شجاعانه اش بود.

- برخی از دوستان قدیمش بودند که به رغم پیوستن به جبهه مخالف، احترام به او را نگه داشته بودند. برای مثال، عباس آقامانی (معروف به ابوشریف و از فرماندهان سپاه پاسداران) که با سپاسی سابقه مبارزه و زندان داشت در سال 1360 به او پیام فرستاده بود که زیر ضربه هستید خودت را به خارج برسان.

- در زندگی سیاسی همیشه فرصت آن نیست که قدر همدیگر را بشناسیم. به علاوه، فشار سیاسی و گاه تنگ نظری ها و برخورد های خشک مانع از آن میشود تا ارزش های انسانی مورد توجه قرارگیرد. صحبت از علیرضا سپاسی است. اولین بار که او را شناختم، از پشت پرده با او آشنا شدم. سال 1357 پیش از انقلاب در پاریس، به پای گفتگو با او نشستیم تا از زبان او تحولات جدید مرکزیت سازمان مجاهدین بخش مارکسیست و خط مشی تازه را بشنویم. صدای آرام او و تلاش اش برای روشن کردن مسائل، به خاطر ام است. برای من که هم پرسش داشتم و هم متمایل به تعهد بیشتر بودم، حرفهایش دلپذیر بود. پس از آن در بحبوحه انقلاب در ایران و تمام دوران تا دستگیری اش ما با هم لحظاتی تجربه نمودیم که گاه به خاطر اختلاف نظر مشکل و در همان زمان همدل بودیم. در باره مسائل نظری وقتی اختلاف نظر بود سیاسی هرگز پرخاشجویی نمیکرد و خشک مغزی نداشت. آرام و متین بود و گاه در بحث متوقف میشد، تو را نگاه میکرد، توضیح تازه می داد و در ضمن نشان میداد که در فلان موضوع با تو موافق است. با او همه درها بسته نبود. من و او در یک دوره همخانه بودیم، درباره خیلی مسائل صحبت داشتیم: تئوری سوسیال امپریالیسم، چین، اپوزیسیون خارج کشور، لیبرال ها، کردستان، غذا و آشپزی، فدائی ها، فرانسه، آینده جنبش، نشریه پیکار و غیره. حرف با او یک لحظه سیال بود، تنش نبود. شخصیت او در مواقع بحرانی آرامش بخش بود و یکی دیگر از خصوصیاتش دیپلمات بودنش بود. او همه پل ها را خراب نمیکرد. روشن است که در موقعیت سازمانی و حزبی، این خصوصیت، یک کیفیت است. آخرین سیمایی که از او در ذهن مانده، چهره نگران او بود. موقعی که اولین ضربه رژیم به سازمان پیکار وارد شد، لحظه بدی بود. سپاسی خیلی نگران بود و میگفت باید مواظب باشیم که بچه ها ضربه نخورند، رژیم هار است. متأسفانه سپاسی با کیفیت انسانی و تجربه و مهربانی اش توسط جمهوری اسلامی به قتل رسید. جایش خالی.

- جایگاه رفیق تقی شهرام در نظر او: پس از ضربه سختی که به سازمان چریک های فدائی خلق در سال 55 وارد آمد، سازمان ما نهایت تلاش خود را به رغم خسارت های فراوان، به کار برد که سازمان و رهبری از ضربه در امان بمانند و توانست در نیمه اول سال 56 شهرام را از ایران خارج کند. سپاسی این موفقیت را یک دستاورد مهم سازمان در آن سال می دانست.

- اوایل بعد از قیام، آن موقع که پیکار دفتر علنی داشت، من یکی از مسئولین تدارکات و ارتباطات سازمان پیکار در این دفتر بودم. وقتی که مأمورین جمهوری اسلامی درصدد سازماندهی خود بود و مدام درحال اذیت و آزار مخالفین خود بودند و دستگیری ها توسعه پیدا میکرد. روزی دانی (سپاسی) پیش من آمد و به من پیشنهاد یک ماموریت داد که کمک کنم تقی شهرام را از ایران خارج کنیم. گفت، " منتها چون برخی از مسئولین فعلی سازمان پیکار با توجه به جو شدیداً خصمانه تبلیغات رژیم و برخی سازمان های سیاسی در سطح جامعه و نیز انتقاداتی که خود رفقا به گذشته سازمان و به رهبری تقی داشته اند و موجب استعفای او از رهبری مجاهدین م.ل شده است، نمیخواهیم این کمک به نام ما تلقی شود. اما چون قبلاً، تو تقی را از ایران خارج کردی، بهتر است در صورت وجود انتقاداتی در این مورد، تو طرف حساب این ماجرا باشی. از طرف دیگر تقی به تو اعتماد دارد و به توانائی تو در این مورد شکی ندارد." من چنین پیشنهادی را پذیرفتم. همسر تقی برای گفت و گو و بررسی این ماموریت با من در تماس بود و من برای انجام این کار اقداماتی را شروع کردم. متأسفانه فاصله زیادی نکشید که تقی دستگیر شد.

- پس از دستگیری رفیق تقی شهرام، سپاسی به خانه ما آمد و گفت باید کمیته ای برای دفاع از او تشکیل داد و از این رفیق اعاده حیثیت کرد. گفتم شکر الله پاکنژاد هم با من تماس گرفته و گفته است باید کارزاری در حمایت از او تشکیل داد مثل دفاع از دریفوس. باری، کمیته با مشارکت خانواده گرامی شهرام، وکیل دلیرش دکتر هادی اسماعیل زاده، محمد یزدانیان از طرف سازمان رزمندگان، من و رفیق شهید منصور روغنی (جعفر) از طرف پیکار تشکیل شد که رفقای دیگری هم با آن همکاری داشتند و گاه در جلسات شرکت می کردند مانند زنده یاد شکرالله پاکنژاد. رفیق سپاسی کار ما را شخصاً دنبال می کرد.

ضمیمه ها

1- نامه انتقادی او به مرکزیت سازمان، که با پاسخ مرکزیت و پاسخ انتقاد کننده و موارد مشابه انتقادی دیگر در جزوه ای آموزشی به نام "پرچم مبارزه ایندولوژیک را برافراشته تر سازیم" در سال 1353 در داخل سازمان مجاهدین منتشر شد.

مطالب زیر شرح کم و بیش انتقادات و نظراتی است که به مسائل مبتلابه ما در این مرحله مربوط است و از برادران متعهدانه می خواهد در صورتیکه مسائل مطروحه درست است و وارد، به آن برخورد فعال کنند. در غیر اینصورت و یا در صورتیکه مشکلاتی وجود دارد توضیح دهند و یا برنامه هایی [را] که برای پیاده کردن آن انجام داده ایم و یا در شرف انجام است توضیح دهند. میدانم که مطالب زیر را کم و بیش همه می دانیم و این بیشتر بر سیبل تذکر و یادآوری است، تا هرچه بیشتر ما را به حل پراتیک مسائل رهنمون کنند.

این نوشته بیشتر از این جهت خطاب به مرکزیت و کادرهای بالاست که با تجربه ای که از گذشته داریم، همیشه ریشه نارسایی ها را باید از بالا به پائین جستجو کرد. اگر سیستم نیز نارسا باشد در واقع به افرادی که این سیستم را حاکم کرده اند بر میگردد. بنابراین در تحلیل نهایی کلیه افرادی که در سازمان نقش تعیین کننده و تصمیم گیرنده دارند در واقع سبب رشد و ارتقاء و یا بالعکس کندی و انحطاط آن میشوند. اگر یک اشتباه کادر پائین ضربه کوچکی میزند اشتباهات و نقایص کادر بالا و مرکزیت ضربات کاری و گیج کننده به حیات جنبش میزند و به هیچ وجه نباید آنرا ساده گرفت. بنا بر این، این چنین افراد باید هرچه بیشتر [به] مسئولیت خطیر خود، که در این مرحله حساس جنبش به دوش آنها سنگینی میکند، آگاه باشند.

آیا ما در ابهام استراتژیک هستیم یا در اثر شکست هدفهای مرحله ای که ناشی از عدم برخورد فعال با آن است، این چنین ابهام را در ذهن خود میترانیم؟ به نظر میرسد [که] حداقل در این مرحله، دومی صحیح باشد.

بلند پروازبهای ذهنی و برخورد مغرورانه ما با مسائل در گذشته و حال که حاکمیت خود را کاملاً حفظ کرده در طرز تفکر ما از استراتژی، معضل و مجهولی درست میکند که گویا به این سادگی ها به آن دسترسی نیست و فرسنگها از مسائلی که با آن درگیریم و به آن مشغولیم فاصله دارد. حال آنکه اگر کمی بیشتر به واقعیت هائی که در درون سازمان میگذرد توجه کنیم و حساس شویم به نظر میرسد ابهام استراتژیک به این پیچیدگی که در ذهن ماست، مطرح نباشد و ایجاد چنین معامی شاید ناشی از عدم توانائی ما در حل پراتیک مسائلی است که در چشم انداز هر خط مشی بی که در نظر گرفته شود حیاتی ترین آن [مسائل] بشمار میرود.

روشن است زمانیکه ما نتوانسته باشیم یک انسجام سازمانی (وحدت ایدئولوژیک، وحدت سیاسی - حداقل - وحدت سازمانی) که در واقع زمینه مادی رشد استعدادهای افراد و ارتقاء سازمان خصوصاً از نظر آموزشی است، به خود بدهیم، نخواهیم توانست یک خط مشی طولانی که دیگر در آن دچار ابهام استراتژیک نباشیم، داشته باشیم و اگر چنین انتظاری داشته باشیم قطعاً چیزی جز یک ایده آل ذهنی که هرگز تحقق پیدا نخواهد کرد، بیش نخواهد بود. به این ترتیب ابهام و گنگی که در کارها دیده میشود در واقع نه ناشی از ابهام استراتژیک است بلکه علت آن نرسیدن به هدفهای مرحله ای است که البته ناشی از عدم برخورد فعال ما با آن و داشتن ضعف ها و کمبودها و مهمتر از همه عدم موضوعگیری صادقانه ما با این ضعف ها است [چنانکه] در روشن بودن و مشخص بودن این هدف های مرحله ای نیز، با توجه به تحلیل های گذشته، محل تردیدی نیست.

اگر واقعاً اینطور است که دارای انسجام تشکیلاتی نیستیم، بگوئیم نیستیم. اگر اینطور است که ما فاقد یک خط مشی آموزشی واحد که از جمع بندی تجربیات گذشته در آمده، هستیم، بگوئیم فاقد آن هستیم. اگر وحدت یکپارچه ایدئولوژیک در سازمان حاکم نیست بگوئیم نیست. اگر روحیات راحت طلبی و خرده بورژوازی و ضعف های ناشی از آن، حاکمیت مطلق دارد حساسیت نشان دهیم و با شیوه هایی که چندان [از آن ها] بیگانه نیستیم هرچه زودتر در صدد رفع آن ها برآئیم. استراتژی ما را فعلاً همین ها به علاوه یک گسترش بسیار محدود که ما کشش آن را داشته باشیم تشکیل میدهد. اگر واقعاً اینطور است که ما با تعلیمات خود وحدت نداریم به این مسأله حساس شویم تا بتوانیم آنرا رفع کنیم. مسأله خیلی روشن است. اگر با تعلیمات خود وحدت نداشته باشیم در واقع اصالت نداریم و عناصری که میخواهند در جامعه ایدال خود روابطی را حاکم کنند که خود هنوز عملاً آن روابط را در زندگی کوچک سازمانی حاکم نکرده باشند روشن است که اصالت چندان ندارند. و این را میدانیم که اگر ما با قوانین برخورد تعارف آمیز داشته باشیم، قانون با ما رودربایستی ندارد و برخوردش خشک و منطقی است. هر کس به جای خود و همه چیز به جای خود. اگر موضعی غیر از موضعی که میتوانیم آن را داشته باشیم به صورت کاذب اشغال کنیم (با در ذهن و یا در عمل)، در واقعیت امر هیچ تغییری نمیدهد و ما بالاخره در جریان حوادث و برخوردها با واقعیات، جبراً (در جبر قوانین) در موضع حقیقی خود قرار خواهیم گرفت. پروسه رشد ما در رابطه با بالا بردن توانائی و صداقت ماست و فقط برخورد و موضوعگیری صادقانه است که خودمان را به خودمان [می شناساند] و قدم بعدی حرکتان را روشن میکند. نمونه کوچکی از این نبودن وحدت با تعلیمات: ما به ادعای خود حافظ منافع رنجیده ترین طبقات جامعه هستیم و برای دنیائی بهتر (جهان بی طبقه) و حاکمیت روابطی دیگر کوشش میکنیم. خوب تا اینجا خیلی عالی است. حال ببینیم خود را تا چه حد توانستیم با این هدف ها حداقل در محدوده توانائی و حاکمیت خود تطبیق دهیم. تا آنجا که همه میدانیم متأسفانه چنین روابطی که کاملاً از روابطی که در جامعه میگذرد مجزا باشد دیده نمیشود.

یکسال پیش پیشنهاد شد برای اصالت بخشیدن به این هدف ها مقدار حداقل استاندارد برای مخارج تعیین شود تا هر ج و مرج حاکم نشود. به علی که بعداً روشن گردید کوچکترین توجهی به آن نشد که هیچ، به عکس اینطور برخورد شد که اینها مسائل کم اهمیتی هستند. علت عدم برخورد فعال بیشتر این بود که متأسفانه از کادرهای پائین کم و بیش هر چقدر که به بالا میرفت الحمدلله در مخارج، دست و دلیاز تر بودند. و [بدین ترتیب] معلوم است که کوچکترین اثری نخواهد بخشید. به نظر میرسد این مسأله برخلاف نظریاتی که بعضی وقت ها گفته میشود، مسائل کم اهمیتی نباشند. این تضادی است که ما با تعلیمات خود داریم. و اینها نمونه روشنی ست از عدم وحدت هدفهای ایدئولوژیک (جهان بی طبقه) با عناصری که خواهان ایجاد این نظام هستند. مسلماً وقتی از این دریچه به مسأله نگاه کنیم نباید آنرا دست کم بگیریم. نمیدانم شاید اگر ما خودمان حداقل زحمتی در تأمین بودجه سازمان به خود بدهیم (مثلاً از بانک تصاحب میکردیم) و رنجی در این راه بخود میدادیم، احساس

مسئولیت بیشتر نسبت به آن داشتیم و شاید حتماً تا به حال ضوابط و وحدتی در این مورد موجود بود و شاید ما فرق یک ریال و یک تومان و صد تومان و هزار تومان را بیشتر می فهمیدیم. به هر صورت این نمونه کوچکی برای نشان دادن مسائل کم و بیش حیاتی است که به هر ترتیب به وحدت تشکیلاتی و انسجام سازمانی برمیگردد. البته فکر نمی کنم اشاره به این مطلب، این گفته را برساند که در مخارج چس خوری کنیم و در مواقع ضروری که مسأله امنیت مطرح باشد از خرج کردن بپرهیزیم. چون این چنین برخورد کمتر دیده شده و ضرورتی به گفتن آن نبود.

اینکه بگوییم متأسفانه هنوز نتوانسته‌ایم حتی به یک وحدت نسبی هم برسیم شاید محل تردید باشد بنا بر این، آنطور که مسأله را در ذهن خود بزرگ کرده ایم، در ابهام استراتژیک نیستیم. اشکال ما ناتوانی ما در برخورد پراتیک و فعال با هدفهای بسیار روشنی است که به صورت مشخص از گذشته در آورده ایم. مفهوم استراتژی طولانی را باید با توجه به سطح و مرحله‌ای که در آن هستیم در نظر گیریم و فعلاً هدفهای استراتژیک برای ما از نظر زمان نسبی و مرحله‌ای است و از آنهم بالاتر ذهنی است. برای نمونه از شهریور پارسال بعد از ضربه‌های قبلی و از دست دادن کادرهایی [متعدد]، آموزش در دستور قرار گرفت و این تصمیم بجا و درستی بود ولی چون همان طوری که همه میدانیم به صورت کلی با آن برخورد شد و شیوه‌ها و اصولی که دیگر ضعف‌های گذشته را حاکم نکند و متقابلاً خون تازه‌ای به سازمان بدهد پرداخته نشد (عدم برخورد پراتیک با مسأله) تقریباً هیچ چیزی هم عاید نشد. (البته خود رکود هم در چنان شرایطی حداقل خوب بود) و طبیعی هم بود که نتیجه گرفته نشود. بعد از شهادت رضا [رضایی] باز هم با بحث‌های زیادتری که شد اهمیت مسأله برای همه ما رو شد و گروه کار شکل گرفت (رسیدگی به امر آموزش). هم اکنون تقریباً ۵ ماه از آن میگذرد و متأسفانه برخورد فعالی با آن نشده و کلاس‌هایی که هم اکنون اداره میشود کم و بیش، (به نسبت درک اهمیت مسأله) تحت همان روحیات فرهنگ گذشته و با همان شیوه‌ها مستقیم و غیر مستقیم، آگاهانه و ناخودآگاه اداره میشود و دوباره همان آتش است و همان کاسه.

میدانیم که مسأله آموزش امری ست پیچیده‌تر از این که جزوهای برای طرف بخوانیم و اطلاعات عمومی او را بالا ببریم و حتی دید سیاسی و تشکیلاتی به او بدهیم. روش سیاسی و تئوریک و تعلیمات سازمانی، بدون توجه به شیوه‌های صحیح آموزش و خصلت‌ها و روحیاتی که [فرد] آموزش دهنده باید داشته باشد و اصولی که آموزش دهنده باید بکار برد تا ما را به هدف نهایی از آموزش برساند (کارآمدی، بازدهی، استقلال فکری، جسارت فکری، صداقت...)، حداقل ببرد این مرحله حساس جنبش نمیخورد و صرفاً به بالا بردن معلومات عمومی آموزش گیرنده کمک میکند ([نقش] مصرف کننده). ضربه‌هایی که ما از این نقایص میخوریم ضربه‌های استراتژیکی است نه یک اشتباه تاکتیکی و سازمانی. نمونه آن افت ناگهانی بود که بعد از شهریور ناگهان حاکم شد و اگر باز هم بگوئیم ضعف‌ها [آشکار] و شیوه‌های نوین روشن است و فقط اجرای آن از طرف گروه‌ها و شاخه‌ها مانده است همان آتش است و همان کاسه. باید هرچه زودتر به عنوان حیاتی‌ترین مسأله، امر آموزش را به بحث بگذاریم (در جمع‌ها) و در جریان عمل (که همان شرکت در کلاس‌های آموزشی باشد) آن را تکامل دهیم.

میتوان گفت آخرین تحلیل سازمان صادقانه‌ترین آن بود چراکه واقعیات را منعکس کرده بود ولی میدانیم که این کافی نیست. مرحله دوم آن که مهمتر است برخورد اجرایی با مسائل و ضعف‌ها و مشکلات است و این چیزی است که هنوز مطرح نشده و خط مشی و استراتژی مرحله‌ای ما همین‌ها و از درون همین بحث‌ها در میآید.

بنا بر این پیشنهادات:

- مبارزه ایدئولوژیک همانطور که به آن رسیدیم از بالا به پائین خصوصاً تأکید میکنم از کادرهای بالا (در شاخه‌ها) جریان پیدا کند.
- برادران عزیز: این را توجه داشته باشیم گناه هر کس را اگر بتوان بخشید از گناه آگاهانه مرکزیت و کادرهای بالا نمیتوان گذشت. گناه آگاهانه از این جهت می گوئیم که راه نه چندان ابهام آمیز بلکه روشن است و هر چه بیشتر برخورد و موضعگیری صادقانه میخاود.
- گناه آگاهانه از این جهت می گوئیم که اشتباه ما با اشتباه حتی کادر مرکزی گذشته قابل قیاس نیست. اشتباه و نقایص آنها به هیچ وجه نمیتواند دلیل و توجیهی بر اشتباه و نقایص ما باشد؛ چراکه میدانیم در دست ما تقریباً تجربیات گرانمایی ست که حاصل خونها و تلاشهای آنها بوده که خود آنها در آن زمان فاقد آن تجربیات بودند.
- افرادی که در مرکزیت هستند موضع خود را و درصد وقتی را که در گروه میگذارند روشن کنند تا ابهامی پیش نیاید. چراکه ممکن است از طرفی به نام استقلال شاخه‌ای، هر مسأله‌ای به خود شاخه برگردد و از طرف دیگر، زمینه واقعی آن، که ارتباط فعال افراد شاخه و جلوگیری از خردهکاری [است]، برای شاخه فراهم نباشد تا به مسائل خود برسد، چرا که از طرف دیگر بدون شرکت آنها در شاخه، مسأله‌ای حل نمیشود (در شاخه ما این مسأله کاملاً دیده میشود).
- انسجام [امور] تشکیلاتی و در رأس تمام آنها امر آموزش به بحث گذاشته شود و افراد آموزش دهنده حساسیت فوق‌العاده‌ای در برخورد خود با کادرهای پائین نشان دهند تا ضعف‌ها بهتر روشن شود (با استخراج سبک کار).
- جلساتی تقریباً هر سه ماه یکبار، از افراد شاخه‌ها تشکیل شود که هم به اصلاح سبک کار و نارسائی‌ها و تبادل و برخورد فکری بپردازد و هم از مرکزیت در قبال وظایف هماهنگی و مسائلی که به هر ترتیب مربوط به کار اصلی سازمان میشود، حسابرسی گردد.
- مرکزیت بیان کار سه ماهه خود را (بعد از خاتمه بحث‌های آن در جمع) صادقانه بررسی کند.
- در مسئولیت دادن، پذیرش و اطلاعات A سختگیری بیشتری بکنیم (بنظر میرسد در مسئولیت‌ها و اطلاعات A زیاده روی شده اگر اینطور است باید آنرا جدی گرفت).

- ارتباطات مرکزیت خیلی ضعیف است و باعث کندی کار میشود. بهتر است اصلاح شود.

توضیح:

اینکه مشکلات زیاد است و خرده‌کاریها نمی‌گذارد به کارهای اصلی بپردازیم (گو اینکه وجود آنها را نمیتوان انکار کرد) نمیتواند دلیلی بر عدم توجه فعال به کار اصلی باشد. باید توجه کنیم که خود خرده‌کاری مقدار زیادی ناشی از جدی نگرفتن کار اصلی و کم بها دادن به آن است. وانگهی اغلب خرده‌کاریها را خود ما هستیم که به وجود می‌آوریم. برخورد قاطع ما زمانی که با شناخت عمیق و کار فکری پر حوصله و بحث جمعی و برنامه‌ریزی توأم باشد میتواند جلو بسیاری از انحرافات و خرده‌کاریها را بگیرد.

- به نظر میرسد ضرورت نداشته باشد یک مکان جدا برای نشست حداکثر هفته‌ای یکی دو بار، گرفته شود [بلکه] باید از امکان دیگر استفاده شود که قسمتی از وقت افراد ما را نگیرد. این مسأله در مورد شاخه ما نمود داشته است و باعث کندی کار شده است. (پایان نامه)

(نامه فوق همراه با پاسخ انتقادی و دنباله‌های آن که تحت عنوان "پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم" در درون سازمان منتشر شد، یکی از سندهای مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان در سال‌های 1352 تا 1354 است.)

2- دو نامه خطاب به همسرش، خانم فرشته سلطانی، یکی به تاریخ 1354 درباره تغییر ایدئولوژی سازمان و دیگری به تاریخ 1356 که هیچکدام به دلایل امنیتی و زندانی بودن همسرش به دست او نرسید. این دو نامه را به عنوان سند در زیر می‌آوریم:

رفیق عزیز ...

با سلام های گرم و رفیقانه آرزوهای پیروزی و موفقیت تو را دارم.

گو این که توضیح من در مورد گرفتاری‌ها و وظایف سنگینی که در این مرحله از جنبش به گرده فرد فرد اعضای سازمان سنگینی می‌کند، برای تو قابل درک باشد؛ با وجود این احتمالاً انتظار داشتی خیلی زودتر نامه ای برایت بنویسم. من نیز رفیق عزیز این انتظار تو برایم قابل درک است و متأسفم از این که این امکان فراهم نشد که زودتر برایت نامه ای بنویسم. در این نامه به نظرم آمد بهترین مطلبی که می‌تواند مفید باشد پاسخ به همان ابهامات و مشغله‌های ذهنی است که احياناً در این مرحله در برخورد با جریانات جدید در ذهنت بوجود آمده است. حتماً تو هم از گوشه و کنار از چگونگی تغییر و تحولی که در این دو سه سال اخیر در سازمان رخ داده است با خبر شده ای. دقیقاً نمی‌دانم برخورد تو با این تغییر و تحولات و همچنین برخورد تو با انعکاسی که در برخی از قشرهای مذهبی داشته است چگونه بوده است ولی با توجه [به] نگرانی‌هایی که زمانی نشان می‌دادی می‌توانم حدس بزنم که برای تو نیز ابهاماتی به وجود آمده باشد که امیدوارم بتوانم تا آنجا که در حوصله این نامه می‌گنجد توضیحاتی بدهم و مسلماً انتظار ندارم بتوانم در روشن کردن این ابهامات از این طریق کاملاً موفق شوم. ولی به هر حال می‌تواند زمینه اولیه ای باشد که در صورتی که خودت بخواهی و مسئله برایت حیاتی باشد و برخورد فعال بنمائی، تو را به درک روشنتر قضیه در آینده رهنمون کند. من هم اکنون قصد ندارم جزئیات و چگونگی تغییر و تحولاتی که در سازمان رخ داده است و آن ضرورت‌ها و نیازهای اساسی‌ای که در جامعه مطرح بوده و انعکاس آن در سازمان ما به این شکل تظاهر می‌کرده است برای تو بیاورم. تو می‌توانی شرح جامع و کامل آن را در کتاب "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان [مجاهدین خلق ایران]" بیابی. آنچه من فعلاً می‌توانم در این نامه بیاورم پرداختن به برخی از اصول و آموزش‌های عام و کلی برای برخورد علمی و اصولی با این قبیل ابهامات و همچنین اشاراتی به برخی از آن سلسله مسائل و ضرورت‌هایی است که ما در جریان مبارزه با آن برخورد داشتیم و شاهد آن بودیم. نتایج این آموزش‌ها مشاهدات و تجربیات، به هر حال برای تو و امثال تو که کاملاً مرا می‌شناختید به گذشته، به روحیات، به خواسته‌ها و هدفهای من آشنا بودید، می‌تواند مفید باشد. تو می‌توانی این تغییر و تحولات را از دید و تجربه فردی از اعضای این سازمان که به او اعتماد داشتی، ولو این که نتواند تماماً تبلور و جوهر چنین تحول عظیمی باشد، ببینی.

در ضمن قبلاً از این که این مطالب انسجام کامل نداشته و به هر دری زده باشد و از آنها ضربتی رد شده باشد و نتیجتاً ابهامات تازه ای به وجود آورد از تو پوزش می‌خواهم. مقداری از آن را بازم با گرفتاری‌ها و کارهایم بر خودت بقبولان؛ مقداری از آن را با این فرض که بیانیه سازمان به دستت رسیده باشد و بخش دیگر را هم به شناختی‌ها و برخوردهای ضربتی خودم که این سومی را نمی‌توانم انکار کنم، برگردان. به هر حال صرف نظر از اینها، این مسئله هم در صورتی که این آمادگی در تو باشد و در راه مبارزه در جستجوی حقیقت باشی می‌تواند ابهامات سازنده ای باشد که ترا و دارد که پاسخ‌های آن را جستجو کنی. بگذریم.

و اما تو خودت شاهد سال‌ها مبارزه ما در قالب تفکر اسلامی، شاهد سال‌ها دفاع پرشور ما از اسلام و اعتقادات آن بودی. تو و امثال تو که با آن جریانات از نزدیک برخورد داشتید و نسبت به افرادی که در این جریان بودند دید عینی داشتید، هرگز نمی‌توانید انکار کنید که اگر فقط یک جریان مترقیانه و مبارزه جویانه از اسلام بود، پر شورترین افراد آن و کسانی که صادقانه می‌خواستند در قالب آن مبارزه کنند سازمان و افراد این سازمان بودند. اگر کسانی بودند که مترقیانه‌ترین مفاهیم و مبارزه جویانه‌ترین برداشت را به اسلام نسبت می‌دادند، این ما بودیم؛ اگر کسانی بودند که از قربانی دادن نهراسیدند و پی‌گیرانه به اعتقاداتشان عمل کردند و برای حل مسائل مبارزه کنکاش عظیمی در متون مذهبی و غیر مذهبی نمودند، ما بودیم. اگر بنا بود این تفکر چیزی در چننه داشته باشد، در درجه اول این ما بودیم که می‌بایست دستگیرمان می‌شد و اگر خالی و میان تهی هم بود و نمی‌توانست معضلات و پیچیدگی‌های مربوط به تغییر و تحولات یک جامعه را حل کند باز این ما بودیم که در درجه اول باید به آن می‌رسیدیم. این که تاکید می‌کنم روی "ما" و "سازمان ما" تصور یک تعریف از خود "خرده بورژوازی" را نکنی. منظور من اینست که به هر حال این افراد کسانی هستند که در پهنه عمل و مشکلات و معضلات مبارزه (انجا که صحت و سقم یک

تئوری فقط و فقط در قدرت و توانایی حل مشکلات و جوابگویی به ضرورت های مبارزه روشن می گردد) حضور دارند و طبعاً باید آنها باشند که در درجه اول به محتوای درونی و به کارایی آن تفکر و یا به فقر و پوسیدگی آن پی ببرند. تو و امثال تو که سال ها در جریان مبارزات ما، قربانی دادن های ما و اسیر دادن های ما بودید و می دیدید که پشتوانه همه اینها عمل ما بود، نمی توانید بگوئید که ما اسلام را درک نکردیم و نمی توانستیم آن را بشناسیم؛ نمی توانید بگوئید درک ما از اسلام یک درک ناقص و سطحی بود. کدام جریان مذهبی در تاریخ مبارزات ایران و حتی در این شکل ویژه خود در تاریخ دیگر کشورها سراغ دارید که آن مفاهیم و برداشت هایی که سازمان ارائه می داد، ارائه داده باشد؟

پس به این ترتیب این سوال مطرح می شود که چه شد؟ چرا علیرغم تمام آن برداشت ها و استنباطات که ارائه می دادیم و علیرغم تمام دفاع پر شوری که از اسلام می نمودیم، بعد از چند سال شرکت در عمل انقلابی و نزدیک شدن نسبی ما به توده ها، به نتایجی رسیدیم که تمام آن برداشت ها را نادرست نشان می داد. آیا ما همه آن برداشت ها و مفاهیم را فراموش کرده بودیم و دچار اختلال حواس [بودیم]، یا مسئله بر سر چیز دیگر بوده است؟ جستجو و برخورد مسئولانه با این مسئله برای تمام کسانی که درد مبارزه برای خلق زحمتکش ما را دارند و تمام کسانی که در مبارزه نه به دنبال باز هم منافع فردی و اقتاع گرایشات روشنفکرانه خود، بلکه در جهت پاسخ گویی به منافع و نیازهای توده های زحمتکش و در رأس آن طبقه کارگر هستند می تواند و باید آنها را به حل بسیاری از آن ابهاماتی که در بالا شمرديم رهنمون بکند. پس اگر این طور است که اعتقاد ما در دیروز نه یک اعتقاد سطحی عامیانه و دور از عمل بود و بیش از هر کسی هم برای آن مایه گذاشتیم و امروز (که با گذار از یک دوره مبارزه سخت و خونین با سرسخت ترین، پیچیده ترین و درنده ترین دشمن که طبعاً می توانست تمام آنچه را که تفکر ما در چننه داشت به محک آزمایش بگذارد) به درک نوینی از جامعه، جهان و انقلاب رسیدیم بسیار بیشتر و عمیق تر از دیروز به دستاوردهایمان و اعتقاداتمان ایمان و اعتقاد داریم. اگر این درست است که تمام حرف ها و استدلال هایی که باز در مورد مذهب و بزک کردن آن می زنند، ما دیروز زديم، تمام آن مفاهیم و استنباطاتی که امروز ارائه می دهند (که تازه یک درک سطحی و مبتلور شده از همان استنباطات است) با کیفیتی به مراتب بالاتر و به ظاهر علمی، خود ما آن را ارائه می دادیم؛ مضافاً و خیلی مهمتر به پای این اعتقادات عمل می کردیم، پس به این ترتیب باید به این سادگی ها نماند. این امر باید به خوبی برای شما نشان دهد که ما باید هم اکنون به یک تئوری بسیار وسیع و جامعی دست یافته باشیم که تمام آن مطالب گذشته، تمام آن استنباطات گذشته خودمان را به نقد کشانده و صرف نظر از آن [نشان] دهد که اصلاً چرا ما دارای آن اعتقادات بودیم (توجه کن من نمی خواهم در اینجا به تمام جوانب این قضیه بپردازم و نتیجه گیری کنم. اینها نکاتی است که من می گویم، نتیجه و پیگیری آن را می گذارم برای خودت). پس به این ترتیب نباید مسائل آن طور که برخی گمان می کنند به سادگی گذشته باشد. مثلاً در مورد همین نگرانی هایی که گاه از طرف برخی از شما در مورد حمایت توده از ما می شد، من از تو سوال می کنم، [آیا] می شود گفت که ما خود عکس العمل برخی از اقشار مذهبی را نمی توانستیم پیش بینی کنیم و در نظر نداشتیم؟ [آیا] می شود گفت که ما آن نگرانی ها و داوایی های که ابراز می شود در نظر نداشتیم؟ [آیا] می شود گفت که ما در نظر نداشتیم که بخشی از اقشار مذهبی برای مدتی دست از حمایت ما بر خواهند داشت؟ (محتوای بیانه و برخورد قاطع با مذهب هر گونه تصویری از این قبیل را رد می کند) نه رفیق، اگر در اینجا هم کسانی در درجه اول نگران سرنوشت خلق و مبارزه باشند، نگران حمایت و یا عدم حمایت توده ها و زحمتکشان از ما باشند نگران نفوذ توده ای و توده ای شدن مبارزه باشند، باز طبعاً باید بیش از هر کسی، ما خودمان باشیم. اگر در اینجا در هر گوشه و کنار جوی خون جاری ست و برای هیچ فردی بقای حتی فردایش تأمین نیست، اگر در این شرایط خفقان و برخورد با چنین رژیم فاشیست و درنده ای، آن حراف بی عمل، از آن انقلابی و مبارز باز شناخته می شود و جایی برای مردم فریبی و خود فریبی نیست، اگر این درست است که برای آن انقلابی حرفه ای که مبارزه و انقلاب، [تمام] زندگی را تشکیل می دهد و تمام آرزوها و آرمان هایش در ایجاد یک جامعه مستقل دمکراتیک و سوسیالیستی، با سرنوشت این مبارزه در آمیخته است و اگر سر انجام برای یک کمونیست مسئله تعیین کنندگی نقش توده ها در مبارزه در ذات تفکرش هست، پس تمام این ها به این معنی است که باید ما خود به مراتب و خیلی بیشتر (اصلاً قابل مقایسه نیست) از کسانی که در کنار گود نشستند، نگران سرنوشت جنبش انقلابی، حرکت پیروزمندانه آن و نفوذ توده ای آن باشیم، به دنبال بررسی علمی و برخورد فعال با مسائل، راه ها و شیوه های درست آن باشیم و تمام دقت خود را در راه این مهم بگذاریم، به این ترتیب هرگز نمی شود گفت آن دلواپسی هایی که گاه دیده می شود و نگرانی هایی که ابراز می شود از دید سازمان از قبل مخفی بود و قابل پیش بینی و محاسبه نبود. نه رفیق عزیز، همان طور که گفتم اگر بنا باشد کسانی بیش از همه نگران این گونه مسائل باشند علی القاعده باید آنها باشند که در متن جنبش انقلابی قرار دارند. منتهی چیزی که هست اختلافی است که ما با آنها بر سر درک این مطالب، بر سر درک درست توده و حمایت توده، بر سر درک درست مبارزه داریم.

و اما ما چگونه با این مسائل برخورد می کنیم و اختلاف ما با اینان چیست؟ به زبان بسیار ساده، مهمترین اختلاف ما با آنها در این است که ما می خواهیم در مبارزه و در راهی که پیش گرفته ایم جدی باشیم. به نیرویی تکیه کنیم و به سلاحی مجهز شویم و خط مشی ای اتخاذ کنیم که سرانجام آزادی توده های زحمتکش ما و تمام خلق ما را در بر داشته باشد، پیروزی خلق ما و شکست دشمن را در بر داشته باشد (حالا هر موقع که می خواهد باشد). خلاصه اینکه فقط خود را به مبارزه دلخوش کنیم این که فقط احساس کنیم وظیفه ای را باید انجام دهیم (چیزی که برای یک فرد مبارز مذهبی تا همین حدش تکلیف را از او ساقط می کند) دردی از خلق ما را دوا نمی کند و مبارزه خلق ما را هدایت نمی کند. آنچه خیلی مهمتر است این است که مبارزات خلق ما پیروز شود و به ثمر برسد.

احتمالاً خواهی گفت جدی بودن مبارزه و اتخاذ خط مشی درست و حمایت از منافع زحمتکشان چه ارتباطی با این تغییر و تحولات اخیر و مواضع ایندولوزیک سازمان دارد و یا بگویی که مگر آن مذهبی صادقی که مبارزه می کند جدی نیست و غیره... همه اینها ممکن است برای تو مطرح شود و من هم برای همه اینها جواب های زیادی دارم. من در اینجا مجبورم مسائلی را ولو ناقص طرح کنم که برای روشن تر شدن بیشتر آن خودت پی گیری کنی. مسئله شناخت ضرورت ها، اهمیت ها و نیازهای جنبش وابسته به این می شود که چه دیدگاهی، چه جهان بینی ای، چه تفکری و چه طبقه ای آن را می بیند. من هرگز نمی توانم به این ابهامات جواب دهم بدون اینکه این آموزش عمیق

مارکسیستی را مطرح کنم که شناخت، تفکر و ایدئولوژی را یک امر مستقل ندانسته و وابسته به طبقه ای می داند که آن تفکر و آن ایدئولوژی مال آن طبقه است. بر اساس چنین قانونی، تفکر و ایدئولوژی هر طبقه ای جهان را آن طور می بیند و می شناسد که منافع او ایجاب می کند. استنباط او از مبارزه، انقلاب، ضرورت ها و نیازهای آن نیز از دریچه همان تفکر است و بنابراین آنها را تماماً از دریچه منافع خود می بیند. آن جهان بینی و آن ایدئولوژی ای که جهان را در محدوده تنگ منافع طبقات استثمارگر می بیند هرگز نمی تواند تحولات درونی پدیده های جهان و پدیده پیچیده ای چون جامعه را مستقل از منافع خودش درک کند چرا که او جهان را با تفکری و جهان بینی ای که بر او حاکم است می بیند و جز این هم نمی تواند ببیند. به این ترتیب، بین آن تفکری که جهان را باید از دریچه منافع استثمارگرانه و توجیه گرانه مواضع طبقاتی و مالکیت خودش ببیند و آن تفکری که چنین منفعی به این شکل نداشته باشد (نه اینکه منافع نداشته باشد. در اینجا منافع جنبه حق طلبانه و عادلانه پیدا می کند) فرق اساسی وجود دارد. اولی نمی تواند جهان را آن طور که هست ببیند. [اما] دومی خواهد توانست جهان را آن طور که هست مطابق واقعیت وجودیش درک کند. اولی فکرش وابسته به منافعش، به توجیه روابطش، به توجیه استثمارش باید باشد. دومی در عین اینکه منافع عادلانه و حق طلبانه اش را توجیه می کند و هدایت می کند، از آنجا که ماهیت تجاوزکارانه و استثمارگرانه ندارد، آزاد از این وابستگی ها است.

بنابراین، اختلاف ما بر سر این می شود که ما جهان، جامعه، مردم، انقلاب، مبارزه و توده ای شدن آن را از دریچه تحول درونی جامعه و قانونمندی علمی آن می بینیم و براساس چنین درکی، تکیه خود را روی آن عوامل و نیروهائی که در روند رو به تکامل این پدیده (جامعه) نقش تعیین کننده دارند، می گذاریم (این خیلی مهم است) و اهمیت ها، ضرورت ها و نیازهای جنبش را از این دریچه، یعنی از دریچه عملکرد قانونی حرکت جامعه، می بینیم، ولی آنها جامعه، انقلاب، مبارزه، توده و همه چیز را یک بعدی و فقط از یک زاویه، از یک گوشه، گوشه ای که فقط منافع محدود طبقه آنها این را توجیه می کند می بینند. شعاع فکر آنها اجباراً محدود به تمایلات، احساسات و گرایشهای آن ها است. جهان بینی آنها تنگ و محدود به همان ابعادی است که باید این تمایلات و این منافع را توجیه کند (این بحث بسیار جامعی است که مارکسیسم و علم تحولات جامعه مطرح می کند و من فقط اشاره کردم).

نکته ای که در اینجا قابل توجه است این است که این آموزش های مارکسیسم برای همه قابل درک نمی شود. نه اینکه تصور کنی امر پیچیده و معضلی است که فقط دانشمندان آن را درک می کنند نه؛ منظور این است که این درک باز هم با منافع هر کسی جور در نمی آید و وابستگی های طبقاتی مانع درک آن می شود؛ حال می خواهد دانشمند باشد و یا عامی. به همین دلیل است که تو می بینی یک کارگر زحمتکش مطالبی را متوجه می شود که برای یک دانشمند بورژوا قابل درک نیست چرا که منافعشان در مقابل هم قرار دارد. جالب است زمانی من با موردی برخورد داشتم که مطرح می کرد "من نمی خواهم جلوی این مطالب بروم مبادا درست باشد و خدای من فرو بریزد." این ها به خوبی نشان می دهد که چطور تفکر با منافع و تمایلات ارتباط مستقیم پیدا می کند. وقتی می گوئیم منافع مانع از درک می شود، ضرورتاً لازم نیست تو یک ارتباط ساده مثلاً بین زر و زیور و وابستگی های رنگارنگ با تفکر و ایدئولوژی خرده بورژوایی بر قرار کنی، و سپس این ابهام برای تو به وجود بیاید که پس منافع آن فرد مذهبی که با گذشتن از همه چیز خود مبارزه می کند چیست؟ ماهیت خرده بورژوایی آن از کجا در می آید؟ چرا نتواند مارکسیسم را درک کند و چه وابستگی هائی مانع از آن می شود؟ و مگر فرق او با آن مارکسیست که جانفش را از دست داده است چیست و چه منفعی دارد؟ خیلی ساده، تو لحظه ای تصور خدا و بهشت و قیامت و آن دنیا را از او بگیر، بعد به راحتی برای تو توضیح خواهد داد، مگر دیوانه است که وقتی خدا نباشد یعنی اینکه حساب و کتابی برای فداکارهای او نباشد و به فداکاری ها و از جان گذشتگی هایش ثوابی نرسد و به جنایات دشمنانش عقابی، برای چه برای دیگران مبارزه کند. مگر خُل است که برای مردم مبارزه کند؟ می بینی که فداکاری و مبارزه از دیدگاه او فقط یک معامله است و بس. تازه اگر فرض را بر این بگذاریم که از بسیاری از وابستگی های ظاهریش دست بکشد (البته او شاید به تو به این شکل توضیح نخواهد داد). توضیح او به گونه ایست که در عین حال هم خودش را راضی کند و هم این که جواب قانع کننده ای داشته باشد. توضیح او به این صورت در می آید که جهان دیگر با نبودن خدا مفهوم ندارد و زندگی دیگر ارزش پیدا نمی کند و در صورت نبودن خدا دیگر دنیا پوچ و بی معنی می شود و آن وقت هر چه مبارزه و هر چه مردم و هر چه توده و انقلاب است می شود برایش کشک.

اتفاقاً این پدیده در سازمان ما، که چنین تحولی را از سر گذرانده و به هر حال افرادی با چنان انگیزه هایی طبعاً باید در آن می بودند، موارد مشخصی داشت. بودند بین افراد سازمان کسانی که در این جریان دچار پوچی شدند. این پوچی، جالب اینجاست در برخی از این موارد وقتی گفته می شد اگر یک زندگی خرده بورژوایی تشکیل دهی و از میدان خطر دور شوی و در معرض ضربات قرار نگیری، چه احساسی به تو دست می دهد؟ آیا جهان در آن صورت معنایی به خود می گیرد؟ صادقانه مطرح می شد [که] در آن صورت حرفی نیست. مثل اینکه در آن صورت جهان از پوچی در می آید و یک معنی به خود می گیرد، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

گفتم که اگر بنا بود کسانی بیش از همه نگران جنبش انقلابی و مسئله توده ای شدن آن باشند، نه کسانی اند که در کنار گود هستند و نه کسانی که در کنار برخورداری از زندگی مبتذل خرده بورژوایی، با مبارزه در واقع تقفن می کنند و نه کسانی که از مردم، جامعه، تحول و انقلاب فقط یک جانب آن، یک بعد آن (آن بعدی که فقط تضاد آنها را با رژیم تشکیل می دهد) و یک زاویه را می بینند و در رابطه با آن [است که] ضرورت ها، اهمیت ها، نیازها و اقدامات و جهت گیری ها را توجیه می کنند، بلکه کسانی [اند] که در متن جنبش انقلابی هستند، کسانی که تا به آخر در جنبش انقلابی هستند، کسانی که هیچ منافع شخصی از مقلاتی که بر شمریدیم نمی توانند داشته باشند. بنابراین، [هیچ] وابستگی و موانعی نمی تواند آنها را از درک هر آن چیزی که به نفع جنبش باشد باز دارد. و بنابراین، بر عکس [دسته اول]، ضرورت ها، اهمیت ها و نیازهای جنبش را که انعکاس جوانب مختلف پدیده و در اینجا جامعه است، از درون قانونمندی تحول پدیده در می آورند، نه این که یک جنبه یک بعد و یک ضرورت فرعی را به تمام جنبه ها و تمام ابعاد و ضرورت های اساسی تعمیم دهند و به جای آن ببینند و همواره روی آن تکیه کنند. نمی دانم توانستم آن چیزی را که می خواهم بگویم، برسانم یا نه؟

خلاصه رفیق عزیز، نه آن طبقات متوسط و استثمارگر در این مبارزه اساساً قابل تکیه بودند و نه طبعاً تفکر "وابسته" آنها می توانست کوچکترین مسائل و معضلات جنبش انقلابی ما را حل کند. ما عملکرد این وابستگی را در صدها نمونه و موارد، در ضعف ها و نارسائی ها، در پهنه کار تشکیلاتی خودمان دیدیم. تظاهر این وابستگی های فکری در سازمان به این صورت بروز می کرد که لنگی ها، نارسائی ها، اشتباهات، انحرافات، ضربات خرده کاری، بن بست ها، عدم قدرت ارزیابی و شناخت مسائل جنبش، [شناخت] دشمن، جامعه و مردم در کار ما آشکار می شد. من خود به عنوان یک عضو سازمان که در جریان تحول آن بودم در طی چند سال حیات سازمانی به موارد بسیار مشخصی از این لنگی های ایدئولوژیک و اثرات منفی و مخرب آن در کارها و پیش برد مسائل بودم و دیدم که چگونه این تفکر هرگز نمی تواند بار مسائل سازمانی و سیاسی ما را بکشد و نارساتر از آن است که حتی کوچکترین مسئله ای را برای سازمان حل کند، بلکه بر عکس بسیاری از نارسائی ها و عوارض منفی که مشاهده می شد در جمع بندی آن ها، ریشه هایش عمدتاً به همان تفکر و رویه های مذهبی بر می گشت. *

* البته این رو بناها اگر چه در یک مرحله از مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان مورد حمله قرار می گرفت و مبارزه علیه آن شکل محوری به خود می گرفت ولیکن این رو بناها در حقیقت چیزی نبود جز توجیه کننده برخی گرایشات و منافع خرده بورژوازی ما که در جریان مبارزه علیه این گرایشات و در پروسه رشد این مبارزه طبعاً علیه این رو بناها نیز ناگزیر مبارزه سختی را شروع کرده، ادامه داده و به پایان رساندیم.

حال اگر این مسئله را درکنار آن مطلب بگذاری که ما در عین حال در یک مبارزه جدی با دشمن بودیم و شوخی هم نداشتیم، طبیعی بود به محض اینکه ریشه این ضعف ها شناخته شود کوچکترین تردیدی در برخورد اصولی و قاطع با آن نشود و البته این رابطه مستقیمی با همان جهت گیری سازمان به سمت منافع طبقات زحمتکش و بریدن از وابستگی های خرده بورژوازی داشت؛ چرا که محال بود بدون وجود چنین زمینه مادی، یعنی بریدن از بسیاری از وابستگی های مادی و طبقاتی، بتوانیم از وابستگی های فکری و ایدئولوژیک آن درآییم. شرکت در پراتیک انقلابی خود شرایط و زمینه ذهنی بسیار مساعدی را فراهم کرده بود که در صورتی که ما صادقانه با قضایا برخورد می کردیم و قبل از هر چیزی به منافع توده های زحمتکش و مبارزه پیروز و نیازهای آن توجه می داشتیم، تمام آنچه [را که] در چینه داشتیم به محک تجربه و آزمایش قرار دهد و اینطور هم شد. همان طور که گفتیم نه تنها تفکر مذهبی کوچکترین کمکی [نمی داد]، کوچکترین مسئله سازمان و مبارزه را حل نمی کرد بلکه خود بزرگترین مانعی شده بود که سد شکوفا شدن استعدادها، سد برخورد سالم با قضایا، سد برخورد علمی و مادی با جریانات سیاسی و اجتماعی، باعث هرز روی نیروها، استنباط غلط ما از خط و کار مرحله ای و هزاران عوارض مخرب دیگر شده بود. در این صورت اگر مرتجعین مذهبی و حتی مبارزین مذهبی جزء و فرعش هم بلند می شد ما را مرتد می خواند و تکفیر می کرد، فحش و بد و بیراه می داد، کوچکترین خللی نمی توانست در تصمیم راسخ سازمان به وجود بیاورد که بر عکس، سازمان با مسلح شدن به اندیشه مارکسیسم لنینیسم و پیوستن به صفوف جنبش کمونیستی میهن مان، هم اکنون قادر می شد که در همکاری و اتحاد اصولی خرده بورژوازی مذهبی و انقلابی، در این مرحله از جنبش ما نقش مثبت و فعالی ایفا نماید و اتخاذ مواضع صریح و قاطع ایدئولوژیک ما هم نمی توانست اساساً در این کار خللی وارد آورد.

خواهی پرسید چطور؟ در توضیح این مطلب در اینجا باید تو را به یک آموزش عمیق مارکسیستی رجوع دهم که مبارزه هر طبقه و هر قشری از درون خودش می جوشد و در رابطه با تضادهایی ست که دشمن و سیستمی که او را در معرض تهاجم قرار داده است شکل می گیرد. این من و تو، این یا آن تفکر نیست که مبارزه او را تعیین می کند. مبارزه او همواره در شرایطی وجود دارد و قطع نمی گردد که دشمن (که در اینجا در جامعه ما امپریالیسم و رژیم بورژوازی وابسته است) او را در معرض هجوم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار می دهد. تمام طبقاتی که در معرض این تهاجم دشمن قرار دارند در یک مرحله به هم نزدیک بوده و در یک اتحاد طبیعی در [مقابله] با دشمن مشترک قرار دارند. در چنین صورت بندی ای، در صورتیکه مبارزه این طبقات تحت یک رهبری انقلابی قرار گیرد و خط مشی سیاسی ای اتخاذ گردد که خواسته ها و منافع تمام طبقات خلقی را به دنبال داشته باشد طبعاً این طبقات و لاجرم، به دنبال چنین خطی به اعتبار همان تضاد اصلیشان خواهند رفت.

ولی ضرورت وحدت و همکاری با نیروهای دیگر به معنی این نیست که کمونیست ها که بر انقلابی ترین نیروها متکی هستند، ایدئولوژی خود را اعلام و یا تبلیغ نکنند. هرگز! هرگز نباید در جبهه ایدئولوژی کوتاه آمد. کوتاه آمدن در جبهه ایدئولوژی به این معنی است که از منافع دراز مدت زحمتکش ترین طبقات و انقلابی ترین طبقات یعنی طبقه کارگر دست کشیده و انقلاب در نیمه راه وجه المصلحه خرده بورژوازی سازشکار [گردد] یا به بن بست و بحران کشیده شود. کوتاه آمدن در تبلیغ و ترویج ایدئولوژی برای کمونیست ها در عین حال به این معنی ست که اصولاً جنبش انقلابی برآترین سلاحش را از دست داده، مبارزه طبقه کارگر که جای خود دارد حتی می توانم بگویم مبارزه خرده بورژوازی هم به دلیل ضعف و ناتوانی و زبونی سیاسی ایدئولوژیک آن در هدایت و حل مسائل اساسی جنبش در شرایط جامعه ما، به جریانات خود بخودی کشانده شده و دائماً در معرض ضربات وحشتناک دشمن قرار می گیرد. به این ترتیب همواره و در همان حالی که حول یک خط سیاسی و گاه در یک چهارچوب تشکیلاتی، کمونیست ها با دیگر نیروهای خلقی در یک مرحله وحدت دارند و همکاری می کنند، در همان حال باید مرزبندی مشخصی بین نقطه نظرات ایدئولوژیکی مارکسیستی لنینیستی که تفکر طبقات استثمار شونده است، با نظرات ایدئولوژیکی طبقات دیگر و هم چنین مرزبندی با نظرات غیر مارکسیستی که در لباس مارکسیستی به وجود می آید داشته باشیم.

برای چه؟ برای اینکه پیروزی جنبش ما، آزادی خلق ما، منافع دراز مدت و ضرورت های استراتژیک راه رهایی بخش خلق ما مرسوم پرداختن و اهتمام به چنین امری ست؛ برای اینکه آن خط سیاسی درست هم که ناظر بر یک رابطه علمی همکاری بین طبقات باشد بر می گردد به اینکه چقدر این تفکر علمی در جامعه جا افتاده باشد و خالص گشته باشد. چقدر جنبش کمونیستی ما با اتکاء به طبقه زحمتکش کارگر

به این علم رهایی بخش خلق ها تسلط پیدا کرده باشد. درباره پیروی طبقات خلقی از سیاستی که منافع و خواسته های آنها را در مقابل دشمن بر آورد، توضیح دادم. در این مورد توجه به یک مثال تاریخی در جامعه خودمان بد نیست. می بینیم در زمان مصدق از آنجا که سیاست مصدق منافع تمام طبقات خلقی را علیه امپریالیسم و دربار دنبال می کند همه مشتاقانه و با چه شور و صداقتی از او حمایت می کنند. در این حال مذهبی ها هم علیرغم اینکه فدائیان اسلام دواتشه ترین مذهبی ها را تشکیل می دادند، نه به دنبال آنان بلکه به دنبال مصدق راه می افتند. وقتی رهبری فدائیان اسلام مجبور می شود به نوعی سازش با مصدق تن در دهد چرا که این راه و سیاست مصدق است که در این زمان به طورکلی توده ها و طبقات خلقی را دنبال می کند و نه فدائیان اسلام؛ و یا جالب است که همان حزب توده با وجودی که واقعاً یک حزب کمونیستی نبود چه نفوذ زیادی در مردم و حتی در بخش هایی از مذهبی ها به وجود آورده بود و یا نمونه ها و موارد گوناگون زیادی که در سرتاسر جهان امروز به چشم می خورد.

حال نمی دانم روشن است که چرا آنقدر ما به این اسلحه و داروی حیاتبخش (اگر بشود به دارو تشبیه کرد) برای جنبش انقلابیمان احتیاج داریم و اهمیت می دهیم، یا نه. در این رابطه بد نیست به یک مسئله دیگر هم اشاره کنم و مسئله را از جانب دیگر ببینیم. آیا متوجه شده ای که دشمن و امپریالیسم چقدر از این مارکسیسم لنینیسم وحشت و نفرت دارد؟ آیا متوجه شده ای که سرتاسر تبلیغات بورژوازی پر است از حمله به مارکسیسم؟ آیا متوجه شده ای که در همین کشور خودمان چه تبلیغات ضد مارکسیستی وسیعی در مطبوعات، رادیو و تلویزیون جریان دارد؟ و آیا توجه داری که رژیم هم این مسئله کاملاً دستش آمده که کمونیست ها را خطرناک ترین دشمنان خویش به شمار آورد. [او] می داند که ستون فقرات جنبش انقلابی ما را کمونیست ها تشکیل می دهند و بار عظیم این جنبش را در این شرایط فاشیستی کمونیست ها حمل می کنند، و به همین دلیل خط مشی تبلیغاتی خویش را علیه آنها متمرکز کرده است. آیا متوجه هستی که برای خدشه دار کردن آن حتی از کسانی که با او تضادهایی هم دارند می خواهد استفاده کند (نمونه نقدش [علی] شریعتی). آیا هیچ متوجه شده ای که چرا همواره امپریالیسم و رژیم خونخوار شاه از حمله به مارکسیسم در سرتاسر جهان از مسئله انکار خدای آن، به دلیل برخورد با سنت ها و عقاید کهنه و جا افتاده عوام، استفاده می کند و همواره کمونیستها را از دریچه ضد خدا بودن آنها مورد حمله قرار میدهد؟ آیا برای این دشمنان خلق ها، خدای مذهبی ها مهم است؟ جواب اینها و ده ها سؤال از این قبیل، این است که امپریالیسم و رژیم ایران به تجربه دریافته اند که آن چیزی که سر انجام آنها را می تواند نابود کند قدرت طبقاتی زحمتکشان و اندیشه ای است که مبارزه آنها را هدایت و رهبری می کند. به این ترتیب، همان طور که از هم اکنون هم می بینیم باید انتظار روزی را داشت که رژیم در آینده پوئن بیشتری به مذهبیبون داده تا از این طریق هم، به اصطلاح جلو نفوذ و گسترش مارکسیسم را بگیرد. ولی رفیق، قانون تاریخ چیز دیگری می گوید. سرمایه داری چه بخواد چه نخواهد سوسیالیسم را در درون خودش خواهد پروراند و صرف نظر از اینکه به اراده او نیست، جلو آن را هرگز نمی تواند بگیرد. جلوگیری از رشد و نضج آن به معنای این است که سرمایه دار و رژیم خونخوار، خلق را استثمار نکند که این با ماهیت وجودی سرمایه داری در تضاد است. طبقه کارگر در کشور ما به تدریج دارد تشکل و مبارزه اش را علیرغم وحشتناکترین سیستم سرکوب شروع می کند هر چند که این مبارزه هم اکنون در ابتدائی ترین شکلش و در مبارزات صنفی خلاصه می شود. سیاسی کردن این مبارزه و بردن تئوری انقلابی به درون این جنبش، دیگر وظیفه آن کمونیست های راستینی ست که توانسته باشند با درک چنین شرایطی و با درک چنین آینده تابناکی خود را آماده برای وظایف بیشمار و فزاینده کرده باشند.

در پایان این قسمت بد نیست این را صادقانه بگویم که خود ما و سازمان ما امروز بیش از هر روز دیگر و بیش از هر زمان دیگر با باز گشوده شدن چشم اندازهای روشن و امید بخشی از آینده جنبش انقلابی، کوچکترین تردیدی از صحت راهی و خطی که در پیش گرفته ایم نداریم. واقعاً به تو مژده بدهم و برای تمام کسانی که صادقانه خواستار آزادی خلق ما از زیر ستم وحشیانه امپریالیسم و رژیم درنده شاه هستند و در این راه به مقتضای امکانات خویش پا جلو می گذارند، مژده بدهم که اگر تا دیروز جنبش انقلابی دوران نطفگی اش را از هر جهت می گذراند و ابهامات زیادی بر رشد و حرکتش حاکم بود، امروز علیرغم اینکه دشمن همچنان با تمام قدرت هیولانیش بر خلق ما می تازد و او را مرگ باران می کند و علیرغم اینکه ظاهراً کوچکترین خللی بر ارکان او وارد نیامده است ولی ما امروز راه را روشن تر از هر زمان دیگر می بینیم. سازمان با مسلح شدن با اندیشه مارکسیسم لنینیسم و با بکار بردن این تئوری توانسته قوایش را در جهت توده ها یعنی نیروئی که سر انجام این غول را به زیر می کشد و به زباله دان تاریخ می سپارد، جهت گیری کرده و متمرکز کند. سازمان ما در همین مدت کوتاه به دست آوردهای بسیار ذی قیمتی در کار تشکیلاتی و سازمانی نائل آمده است که اگر واقعاً بگویم در تاریخ جنبش انقلابی ایران در 70 - 60 سال گذشته واقعاً کم نظیر بوده است سخنی به اغراق نگفته ام. این دستاوردها و نتایج که به پایمردی و تلاش صادقترین، پرشورترین، با احساس مسئولیت ترین و سازش ناپذیرترین رفقای ما و به اعتبار وجود شراط بسیار مساعد اجتماعی که انعکاس گوشه ای از آن در سازمان ما موجود بود، به دست آمده است با هیچیک از نتایج و دستاوردهای دیگر و با ده ها عملیات نظامی و سایر فعالیت های دیگر که در سطح خارجی انعکاس داشته است قابل مقایسه نیست. این دستاوردها و نتایج هم اکنون به روشنی هسته آن چیزی را در آینده نوید می دهد که رشد و اعتلایش - که مسلماً مجرد از فعالیت تمام نیروهای واقعاً کمونیست نیست - به تشکیل ارگان رهبری سالم در سطح جنبش (که بتواند جوابگوی نیاز مبارزاتی خلق ما باشد یعنی چیزی که سال ها جنبش ما واقعاً از آن محروم بود) می انجامد. ولی آیا این حرف من به این معنی است که تمام مسائل حل شده است و ما هم اکنون با مشکلات و مسائلی سرو کار نداریم؟ نه بر عکس، ما تازه در جریان رشد خودمان با مشکلات و مسائل اصلی تر برخورد می کنیم. ما از این مشکلات استقبال می کنیم. این مشکلات نه تنها چیزهای بد و نا گوار می تواند باشد بلکه بر عکس برخورد با همین مشکلات و مسائل است که دوباره چشم اندازهای دیگری از راه رهایی بخش و دراز مدت خلق ما را روشن می کند.

رفیق عزیز، نمی دانم آیا این مطالبی که آمد توانست حداقل زمینه هائی فراهم آورد تا در صورتی که این آمادگی در تو باشد به حل و رفع ابهامات احتمالی تو بینجامد یا نه. البته وقتی دوباره این نامه را خواندم متوجه شدم که واقعاً از بسیاری از مسائل - و همان طوری که در ابتدا گفتم - ضربتی رد شده ام که هر مطلبی از جوانب مختلف جای بحث و بررسی داشت. آیا این بحث ها جایش در این نامه بود؟ و آیا صحیح

بود که من به این مطالب بدون توجه به اینکه هم اکنون تو در چه دنیائی هستی و [اینکه] آیا می توانی تو مفید باشی یا نه، به این شکل ناخنک بزنی. به هر صورت حداقل این هست که اینها حقایقی هستند که نه تنها نمی توانند ضرری داشته باشند بلکه بر عکس، از آنجا که حقیقت هستند و حقیقت به اعتبار همان حقیقت بودنش بالاخره می تواند جایش را به نوعی باز کند، می تواند نتیجه مثبت داشته باشد. آینده تابناک و پرشور است.

با بهترین آرزوهای رفیقانه

... و رفیق تو رضا

اسفند 1354

نامه دوم به تاریخ مرداد 1356

رفیق و همسر عزیزم فرشته

با بهترین دروهای گرم و رفیقانه آرزوی موفقیت و پیروزی را دارم

از زمانی که اولین نامه ام را برایت فرستادم هم اکنون بیش از یک سال و نیم می گذرد. تا همین اواخر نمی دانستم نامه ام به دستت رسیده است یا نه، ولی اخیراً شنیدم که متأسفانه نامه اول من هنوز به دستت نرسیده و هم اکنون نیز با دستگیری تو معلوم نیست این نامه ها هرگز به دستت برسد. این که تو این نامه ها را ببینی یا نه و یا احياناً زمانی که این نامه ها به دستت برسد من باشم یا نه، به هر حال من به امید روزی می نویسم که تو این نامه ها را بخوانی و اما دستگیری تو گرچه به عنوان نیروی دیگری از نیروهای مبارز خلقمان برایم تأسف آور بود، از جهاتی نیز غرور انگیز بود. این دستگیری بیان این بود که زندگی تو مضمون مشخص و بارزی از مبارزه با دشمن داشته است و این نمی توانست برای من غرور انگیز نباشد. بنابراین، این بار مخاطب نامه من کسی است که هم اکنون به دست دژخیمان ساواک و رژیم شاه خائن دستگیر و زیر شکنجه است و نمونه ای از مبارزه و مقاومت پایان ناپذیر خلق مبارز ما را به نمایش می گذارد. مقاومت و پایداری را در این راه برایت آرزو می کنم.

و اما در این نامه قصد دارم مختصری درباره نتایج و دستاوردهای مثبتی که تحول ایدئولوژیک سازمان ما به بار آورده است، برایت بنویسم. در نامه قبلی، من [به] توضیحاتی بسیار کلی در مورد برخی از ضرورت ها و مسائل اساسی ای که در جامعه و جنبش ما، ضرورت سمت گیری ما [را] به سمت زحمتکشان و مسلح شدن به تئوری انقلابی مارکسیسم لنینیسم مطرح می کرد، اشاره کردم و گفتم که عملکرد این مسائل و ضرورت ها چگونه وقتی با لنگی و زبونی تفکر مذهبی ما در گذشته برخورد می کرد، به نارسائی های عمیق، خرده کاری ها، بن بست ها و انحرافات منجر می شد و توضیح دادم که برای ما، که جهت گیری طبقاتی مان به سمت زحمتکش ترین طبقات بود، هیچ گونه مانعی نمی توانست ما را [از] برخورد قاطع و مبارزه با تمام آن چیزهایی که [می توانست] سد پیشبرد مبارزه جدی ما بشود، باز دارد. هم اکنون قریب دو سال از اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان ما در سطح جنبش می گذرد. دو سال در تغییر و تحولات سیاسی یک جامعه و یک جنبش زمان بسیار کمی است ولی وقتی من به عقب نگاه می کنم احساس می کنم، گویی ما سال ها حوادث و رویدادهای پر تحولی گذرانده ایم. این احساس چندان هم بی پایه نیست. واقعاً در شرایط انقلابی، این یک حقیقت است که زمان پر بار است. ما این را با تمام وجودمان لمس می کنیم. در این مدت خلق ما، جنبش ما، سازمان ما در زیر منگنه سنگین دیکتاتوری، حوادث و جریانات زیاد و قابل اهمیتی را [از سر] گذرانده است. علیرغم اینکه ما همچنان در زیر بارانی از سنگین ترین ضربات دشمن قرار داشتیم و علیرغم اینکه دشمن باز هم بیش از گذشته، هارتر و درنده تر شده بود و با تمام نیرو و امکاناتش در پی نابودی ما و خفه کردن جنبش نوین انقلابی بود، ما و جنبش کمونیستی میهن ما، دستاوردهای با ارزشی را در سطح جنبش به ثبت رساندیم. با توشه عظیمی که ما در طی دو سال مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی اندوخته بودیم توانستیم حرکت ایدئولوژیک خویش را در سطح جنبش ادامه داده و اثرات مثبت و مشخصی بر آن بگذاریم. شاید برای برخی که به ظاهر قضایا نگاه می کنند و همواره در پی پیروزی های آسان و دفعتی و سهل الوصول هستند، دشمن را می بینند که همچنان می تازد و ظاهراً خللی بر ارکانش وارد نشده است، مردم را نگاه می کنند که جنبششان در زیر فشار دیکتاتوری سرکوب می شود، جنبش انقلابی را می بینند که همچنان ضربه می خورد و ظاهراً راه به جایی نبرده است، این پیروزی ها و دستاوردها جلوه ای نداشته باشد. در اینجا لازم می دانم توضیح بیشتری بدهم.

رفیق عزیز، برای یک کمونیست شکست و پیروزی هیچگاه یک امر دفعتی نبوده و نیست. او می داند که قوانین خلل ناپذیر زندگی مبارزاتی، نه با کم طاقتی و کم ظرفیتی روشنفکران عجول سازگاری دارد و نه هیچ معادله متافیزیکی سرش می شود. انقلاب همواره در فرا راه رشدش با کش و قوس ها، فراز و نشیب ها، شکست و پیروزی های فراوانی روبروست که در هر مقطع از حرکت آن، معنی خاص و ویژه ای را در کل حرکتش دارا است. در هر مرحله ای از این حرکت وظایف ویژه ای – چه در زمینه تئوریک و چه عملی – در مقابل کمونیست ها قرار می گیرد که با هدف نهائی شان که همان کسب قدرت سیاسی پرولتری باشد رابطه ارگانیک و جدایی ناپذیر دارد که تحقق این وظایف برای او پیروزی و هموار کردن راه آینده و پیشبرد انقلاب است.

برای یک کمونیست، در هر شرایطی از این حرکت، چه در فرازها و دوران رشد و بالندگی جنبش و چه در نشیب ها و دوران فروکش آن، چنین معنایی از پیروزی وجود دارد. در رابطه با چنین معنایی ست که در هر مرحله در مقابل کمونیست ها وظایف پرشوری قرار می گیرد که تحقق آن ها برایشان پیروزی ست؛ در رابطه با چنین معنایی ست که در هر مرحله وظایف پرشور، هدف های قابل پیروزی و راه های قابل عبوری در مقابل آنها قرار می گیرد. جامعه ما و انقلاب ما هم از این امر مستثنی نیست. انقلاب ما نیز در روند رو به رشدش بنا به مقتضیات تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی جامعه و تغییر و تحولاتی که در جبهه دشمن و خلق روی می دهد، هم با تلاطمات و دگرگونیهای پر شتاب و هم با آرامش و کندی روبرو بوده و [روبرو] می شود و حرکتش همواره با کش و قوس ها و شکست ها و پیروزی ها توأم بوده است. واقعیت اینست که دشمنان ما به این سادگی ها از این خوان یغمائی که ده ها سال است چپاول می کنند دست نمی کشند و واقعاً معلوم نیست سرانجام، آنچه که خلق ما از دست آنان بیرون خواهد کشید به چه گورستان عظیمی تبدیل شده باشد. از این دیدگاه در این انقلاب برای تمام کسانی که دل خویش را به یک پیروزی سهل الوصول خوش کرده اند، جایی نیست. عجله و شتاب آنان دیر یا زود جای خویش را به یک سازشکاری هولناک و یا به پاسیفیسمی عظیم و خرد کننده خواهد داد. حرکت جنبش انقلابی و کمونیستی میهن ما در گذشته از این نظر بسیار درس آموز است. جنبش انقلابی و کمونیستی میهن ما و دوره های مختلفی که گذرانده است نمونه یارزی از حرکت سخت و پرمخاطره، پر فراز و نشیب انقلابی است که سرسختانه علیرغم بدترین شرایط فاشیستی که اغلب بر آن حاکم بوده است توانسته است به زندگی خویش ادامه بدهد. حرکتی که لاجرم بسیار سنگین، پر بها و سرشار از فداکاری ها و مبارزه آتشین کمونیست ها و دیگر انقلابیون بوده است. این جنبش به خصوص جنبش کمونیستی میهن ما در جریان حرکتش از یک طرف همواره در معرض ضربات وحشتناک و کمرشکن دشمن بوده است و به راستی می توانم بگویم جنبش کمونیستی کمتر خلقی را سراغ دارم که تا اینقدر از رژیم دیکتاتوری ضربه و لطمه خورده باشد، و از طرف دیگر و در همین حال، دستاوردها و پیروزیهای بزرگی به دست آورده است. از یک طرف بار سنگین دیکتاتوری تمام فشارش را برای خرد کردن و نابود کردن هسته ها و عناصر کمونیستی و جلوگیری از هر گونه ارتباط آنان با توده ها و طبقه کارگر نموده است و از طرف دیگر کمونیست های ما هم سرسختانه مقاومت و مبارزه کرده اند و از هیچ گونه کوششی فرو گذار نکرده اند. روزبه ها، ارانی ها، وارطان ها، احمدزاده ها و بهرام آرام ها همگی این ها و هزاران کمونیست گمنام دیگر. این ها واقعاً سمبل های درخشانی از همبستگی کمونیست های ما با توده های زحمتکش و طبقه کارگر میهن ما به شمار می روند و افتخار آور جنبش کمونیستی میهن ما هستند. آری راه رهاییبخش خلق ما، راهی پر فراز و نشیب، سخت و ناهموار است و مبارزه انقلابی بخصوص در شرایط جامعه ما کار سهل و ساده ای نیست ولی همان طور که گفتم هیچ مرحله ای نیست و هیچ شرایطی نیست که وظایف پر شور، هدف های قابل پیروزی و راه های قابل عبوری در مقابل کمونیست ها قرار نداشته باشد. دشمن تلاش می کند ما را نابود کند، تلاش می کند ما را از نزدیک شدن به توده ها باز دارد، تلاش می کند جلو هرگونه فعالیت ما را بگیرد. ولی وظیفه ما متقابلاً اینست که با سماجت تمام، با روحیه ای سرشار از امید به پیروزی به اشکال مختلف سعی در نزدیک شدن به توده ها، سعی در بسیج و تشکیل آنان سعی در بردن ایده های انقلابی خودمان به درون آنان، سعی در سازماندهی نیروها، سعی در مبارزه ایدئولوژیک برای طرد افکار غیر پرولتری در جنبش کمونیستی، سعی در کشف و تدوین آن تئوری و تاکتیک های انقلابی ای که سرانجام پیروزی خلق ما و شکست دشمن را در بر داشته باشد، سعی در بکنیم و می کنیم. مهم نیست که در چه زمانی این تلاش ها نهایتاً بارور می شود، مهم اینست که این فعالیت ها و تلاش های صادقانه با چشم اندازی روشن در شرایطی مرگبار انجام می گیرد.

آری رفیق عزیز، ما با درک کامل اینکه جنبش کمونیستی میهن ما در عین حال دچار ضعف است، دچار تشنگی و پراکندگی است، با طبقه و توده ها تماس دائم را ندارد، با شور و شوقی بس بیشتر باید کار کنیم و کار می کنیم. با درک کامل بر این که چگونه دشمن می خواهد ما را نابود کند و با توده ها فاصله بیندازد، فعالیت های وسیع تر، و وظایف بیشمارتر و برنامه های پرشورتری را در مقابل و در دستور کارمان قرار می دهیم و این مبارزه همواره به ما روح و جان تازه می بخشد.

پیمودن هر قدم از این راه برای ما پیروزی ست. یک جهت گیری به ظاهر ساده، و در معنی استراتژیک، به سمت زحمتکشان برای ما پیروزی و دستاورد بس عظیمی است. مسلح شدن به یک بینش درست، تثبیت یک فکر درست، مبارزه با یک فکر نادرست، مرزبندی با یک مشی و فکر نادرست برای ما پیروزی ست. افساء تئوری های تسلیم طلبانه و روزبونیستی، بیرون ریختن نمایندگان بورژوازی از صفوف جنبش کمونیستی برای ما پیروزی ست. مسلماً این ها نه هدف اصلی و نهائی ما را تشکیل می دهد و نه مبارزه ما اساساً در این ابعاد خلاصه می شود. سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و کسب قدرت سیاسی هدف نهائی جنبش انقلابی ما را تشکیل می دهد و همه نوع مبارزات و مقاومت ما اساساً در یک چنین جهت گیری معنی می دهد و متقابلاً پیروزی در هر زمینه، فتح هر سنگری و کسب وسایلی که ما را به چنین هدفی برساند برای ما پیروزی ست. آری رفیق عزیز برای کمونیست ها پیروزی هرگز یک امر دفعتی نیست.

با این توضیحات، آیا به من حق می دهی که به دستاوردهای بزرگ جنبش کمونیستی میهن مان در همین دو سال اخیر ببالم و آنها را به عنوان پیروزی های بزرگی که در [زیر] فشار سنگینی از دیکتاتوری به ثمر رسیده است یاد کنم. نزدیکی فکری و بینش ما به درک عمیق [از] منبع اصلی قدرت انقلاب یعنی توده ها، پیوستن سازمان ما به صفوف جنبش کمونیستی میهن مان، تمرکز فعالیت و وظایف سازمان به سمت وظایف تئوریک و عملی ای که چنین سمت گیری در مقابلش قرار می داد، ارتباط سیاسی تشکیلاتی با طبقه کارگر، انتشار "قیام کارگر" و ایجاد هسته های کارگری - درک عمیق و پیاده کردن خلاق "مبارزه ایدئولوژیک" چه در سطح تشکیلات و چه در جنبش کمونیستی به عنوان یکی از زمینه های اساسی مبارزه با سرمایه داری، مرزبندی ایدئولوژیک سیاسی با ایدئولوژی خرده بورژوازی و سیاست آنارشی گری فدائیان در جنبش کمونیستی و مبارزه با انحرافات آنان، جلب حمایت پیشروترین نیروهای انقلابی از سازمان و... این ها هر کدام برای هر کمونیست صادقی، مفاهیم عمیقی از پیروزی و موفقیت را در بر دارد که زیر بنای پیروزی های باز هم بیشتر آینده را تشکیل می دهد.

اولین دستاوردهای جهت گیری عظیم سازمان به سمت زحمت کشان و طبقه کارگر، هم اکنون ذخیره های تئوریک با ارزشی در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی به بار آورده است که به سهم خود نقش مثبتی در حرکت جنبش کمونیستی میهن ما به جای گذارده است در

حالی که ما با اشتیاق تمام امید تقوی و گسترش آن را در آینده داریم. ما مسلماً به این پیروزی های خود ارج می نهیم، در حالی که می دانیم باید باز هم جدی تر با ضعف ها، نارسائی ها و اشتباهات خود و دیگران برخورد کنیم و از آنها درس بگیریم. ما هرگز مدعی نیستیم که اشتباه نمی کنیم. اشتباه کسی نمی کند که مبارزه نمی کند. بقول لنین "عقل آن کسی نیست که اشتباه نمی کند چنین کسانی یافت نمی شوند و ممکن نیست یافت شوند. عقل کسی است که اشتباهاتی را که چندان مهم نیست مرتکب می شود و می تواند آنها را به آسانی و به سرعت رفع نماید".

اما آیا پیروزی ها و دستاوردهای ما به آسانی بدست آمده است؟ همان طور که قبلاً گفتیم این ها به سادگی و به آسانی به دست نیامده است و متأسفانه و یا خوشبختانه در آینده نیز پیروزی های ما به آسانی و به ارزانی به دست نخواهد آمد. گویا سرنوشت جنبش ما چنین مقدر کرده است که هر گامی که برداشته می شود هر سنگری که پیروز می شود، هر دستاوردی که تثبیت می شود و هر چشم اندازی که روشن می شود به بهای بسیار زیادی برای خلق ما تمام می شود. در همین مدت علاوه بر این که دشمن با تمام نیروی سرکوبگر خویش سعی در نابودی جنبش ما می نمود و به هر حال تلفات سنگینی بر کل جنبش ما وارد نمود، جنبش کمونیستی ما و به خصوص سازمان ما از جوانب دیگری نیز مورد حمله قرار گرفت. ما از جانب تمام آن جریانات ارتجاعی و جریاناتی که پیروزی و دستاوردهای پرولتری سازمان ما در زمینه ایدئولوژی و تشکیلات مستقیماً با منافع ارتجاعی آنان برخورد می کرد، مورد حمله قرار گرفتیم. ما از جانب آن جریانات ارتجاعی که رفرمیسم سازشکارانه سیاست های شان ماهیت بورژوا لیبرالی مواضع سیاسی ایدئولوژیکیشان، بارها و بارها نتایج نامیمون ضد خلقی تلخ اما درس آموز خویش را در تاریخ مبارزات به راستی پر محنت گذشته ما به بار آورده است بارها انقلاب را در نیمه راه به سازش کشانیده است، بارها نتایج مبارزه توده های زحمتکش خلق ما را در طبق اخلاص به بورژوازی [تقدیم کرده] است مورد حمله قرار گرفتیم. البته اگر ما با تفکرات و ایدئولوژی ها و سیاست های آنان و هم چنین منافع مشخص آنان که در مقابل منافع دراز مدت توده های زحمتکش قرار دارد کاری نمی داشتیم، آنها را نیز با ما کاری نبود. مقاومت های ارتجاعی آنان دقیقاً در مقابل حرکت پیشرو جنبش کمونیستی بروز می کند. آنها خواستار رسوب، ایستادگی و انجماد هستند و از ما هم انتظار سازش را دارند. آنها خواستار این هستند که ما با ماهیت ارتجاعی آن تفکرات و بینش هائی (چه غیر مارکسیستی و چه ظاهراً مارکسیستی) که میانی ایدئولوژیکی چنین سازشکاری هائی هستند مسالمت کنیم. آری همه این ها در مقابل حرکت پیشرو ایستادگی و مقاومت به خرج می دهند، بر آن می تازند، به آن دشنام می دهند، فریاد وامصیبتا سر می دهند، به اشکال مختلف سعی در بی اعتبار کردن سازمان ما و دستاوردهای آن می نمایند و البته این امر ناشناخته ای در تاریخ مبارزات خلق ها نیست. ما در همین دو سال اخیر شاهد این بودیم که چگونه از مرتجع ترین بخش های مذهبی تا منحن ترین و عقب مانده ترین جریانات بورژوا لیبرالی، حملات تبلیغاتی خود را توامان با رژیم متوجه ما و جنبش کمونیستی میهنمان نمودند. از پیشرفته ترین تحریفات و استناد عملیات سازمان ما به خودشان و دیگران و جعل و تزویر هویت ایدئولوژیکی رفقای شهید ما گرفته تا ایراد تهمت و افترا به سازمان و شهدای ما فرو گذار نکردند. تبلیغات اینان به راستی کار ساواک و رژیم خونخوار شاه را خیلی ساده تر و بهتر انجام می داد. در واقع همان طور که گفتیم این امر عجیب و غریبی نیست. بورژوازی وحشتش از انقلاب به مراتب بیشتر از دیکتاتوری شاه است. او هیچگاه برای انقلاب مبارزه نمی کند، او همواره در تلاش تبدیل انقلاب به رفرمیسم سازشکارانه است و می خواهد انقلاب را به سفت چنین بکشاند. رشد پرولتاریا، مواضع انقلابی و سازش ناپذیر آن هرگز با منافع او خوانائی ندارد و باید هم با آن مبارزه کند.

این جریانات به خصوص در خارج از کشور که منفعت طلب ترین جریانات بورژوا لیبرالی در اشکال گوناگونش امکان بروز و ظهور دارد نمودار شد. آنها در حالی که ما در آتش و خون بسر می بردیم، در زیر حملات و ضربات مرگبار دشمن مصمانه و با روحیه ای سرشار از امید به راه گشائی جنبش انقلابی خلغمان پیکار می کردیم، در حالی که با پیگیری و تلاشی خستگی ناپذیر در کشف و تدوین قوانین بقای رشد یابنده جنبش نوین انقلابی خلغمان در شرایط حاکمیت فاشیسم بسر می بردیم و متحمل ضربات کمرشکنی نیز می شدیم و در این رابطه طبعاً امکانات بسیار محدودی در روشن کردن بسیاری از حقایق مربوط به جنبش انقلابی را داشتیم، از این موقعیت ها به راستی سوء استفاده های کثیف و نفرت انگیزی بردند. بیشتر آنان در مأوایی امن و امان آشکارا دروغ گفتند، حقایق را تحریف می کردند و سعی در بی اعتبار کردن دستاوردهای جنبش کمونیستی و سازمان ما می نمودند. آنها تلاش کردند از خون رفقای شهید ما از قیل هویت ایدئولوژیکی آنها ... برای خود آبرو و اعتبار کسب کنند. برای نمونه به موارد گوناگونی از جعل هویت ایدئولوژیکی رفقای شهید ما که آخرین آنها مهدی موسوی [قمی]، جمال شریف زاده [شیرازی]، حسن آلاپوش و محبوبه آلاپوش (متحدین) بود مراجعه کن. این ها همگی از رفقای بسیار صادق و انقلابی سازمان ما بودند که در جریان تحول ایدئولوژیکی سازمان به حقیقت مارکسیسم لنینیسم دست یافتند. همین طور [لیلا] زمردیان، او در ادامه مبارزه ایدئولوژیکی سازمان توانست نقطه نظرات ایده آلیستی مذهبی گذشته اش را به کلی نقد کند و به درک مارکسیسم لنینیسم نائل آید و یا در شکل و نوع دیگرش به تشبثات و سوء استفاده های مضمّن کننده ای که در مورد [محمد] مفیدی شد توجه کن.*

این از یک طرف، از طرف دیگر – که این خیلی مهم تر است – جنبش کمونیستی ما با اشکال دیگر جریان های بورژوازی، جریان هایی که نمایندگی بورژوازی را در جنبش کمونیستی بعهده دارند مواجه است. این ها هم بنابر همان ماهیت طبقاتیشان بشدت از مواضع ما هراسناک و وحشت زده هستند. آنها به اصطلاح از مواضع "مارکسیستی"، ما و جنبش کمونیستی میهن ما را مورد حمله قرار می دهند. آنها هرگز تحمل رشد یک جریان پرولتری، تحمل مواضع ایدئولوژیکی انقلابی آن، تحمل مارکسیسم لنینیسم انقلابی را ندارند. تحمل سیاست هائی که از نظر آنها انعطاف لازم را به خرج نمی دهند و یکدندگی می کنند ندارند، تحمل عملکرد انضباط آهنین در تشکیلات و حاکمیت ضوابط، اصول و پرنسیپ های پرولتری را در سطح جنبش ندارند. آنها از مواضع لیبرالی خود بر ما فریاد می زنند که در کجای مارکسیسم اینقدر دیکتاتوری، اینقدر سخت گیری، اینقدر حساب کشی، اینقدر سرسختی و بی انعطافی و اینقدر چپ روی وجود دارد؟ و ما هم به آنها جواب خواهیم گفت: آقایان این تازه ابتدای کار است. هنوز جنبش کمونیستی میهن ما علیرغم کوشش های لازم کمونیست های راستین ما در مبارزه با روزیونیسم و لیبرالیسم شما، به اندازه لازم حساب هایش را با شما – که تلاش داشته و دارید این جنبش را از درون بیوسانید، قاطعیت و سازش ناپذیری پرولتری آن را بگیرید، تئوری های روزیونیستی و لیبرالی خود را به جای مارکسیسم لنینیسم جا بزنید و مبارزه طبقه کارگر را به انحراف

بکشانید و خود با گرفتن امتیازات شاهانه و یا وحدت با جناح دیگر بورژوازی در مرحله دیگر در سرکوب خلق مبارز و طبقه کارگر با آنها شریک شوید - تصفیه نکرده است. هنوز به اندازه لازم ماهیت رفرمیستی و ضد خلقی سیاست های عوامفریبانه شما و ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی مواضع ایدئولوژیک شما برای مردم ما افشا نشده است.

آری رفیق عزیز، تمام این جریان ها در مقابل جنبش کمونیستی می ایستند و تلاش همه جانبه ای را برای خارج کردن رهبری انقلاب از دست پرولتاریا می نمایند. ولی جنبش کمونیستی ما از این مبارزه هم استقبال می کند. جنبش ما در دوره این مبارزات آبدیده می شود. به این ترتیب می بینی که چطور جنبش انقلابی ما، چطور در هر قدمش، در کوبیدن و شکافتن هر سنگرش، هموار کردن هر گامش، با چه مقاومت های ارتجاعی روبروست. چگونه باید در عین حال با جریان هایی که می خواهند "مضمون و محتوای انقلابی جنبش ضد امپریالیستی خلق ما را در محدوده تنگ مطالبات دمکراتیک قشرهای لیبرال، خرده بورژوازی روشنفکر و بورژوازی لیبرال به بند بکشند"، مبارزه ایدئولوژیک بنماید.

جنبش کمونیستی ما و کمونیست های ما از این حرکت در گذشته استقبال کرده و در آینده نیز حتی بیشتر استقبال خواهند کرد. آنها صبورانه و مجدانه و سرسختانه راه پر فراز و نشیب، سخت و نا هموار جنبش انقلابی میهن ما را با جنگ و دندان می شکافند و پیش می روند. از قربانی دادن نمی هراسند و دستاوردهای خود را علیرغم حاکمیت بدترین نوع شرایط فاشیستی به ثبت می رسانند و ذخیره تئوریک و ایدئولوژیک فردای متلاطم جنبش می نمایند. [جنبش کمونیستی] حرکتش کند و سنگین اما مصمم است. به راستی این چنین حرکتی برای هر کمونیستی برای هر انقلابی صادقی و برای هر مبارزی که رگه هایی از عناصر ضد رژیم در وجودش باشد باید شورانگیز، افتخارانگیز و غرور انگیز باشد. همان طور که گفتیم در هر مرحله از این حرکت، وظایف و هدف های قابل وصولی در مقابل کمونیست ها قرار دارد و دست های پر توان کمونیست هایی هم هست که با روحیه ای سرشار از امید به پیروزی، چنین وظایفی را به عهده بگیرد.

به این ترتیب به من حق می دهی، در شرایطی که دشمن فاشیست، رژیم وحشی شاه خائن و اربابان امپریالیستش، دیوانه وار خلق ما را می کوبد و می درد، بسیاری از عوامل، ظاهراً بر ضد پرولتاریا و توده های زحمتکش عمل می کند، در عین حال، به دستاوردهای با ارزشی که در همین چند سال، جنبش کمونیستی میهن ما با سرسختی تمام و به بهای از دست دادن خون های فراوان کسب کرده است، افتخار کنم. آیا اینک به من حق می دهی که در عین حال در چنین شرایطی به آن نهال های جوانی بیندیشم که از دل خارا سر بیرون کشیده و در مقابل طوفان های سهمگینی که از هر طرف بر آن می تازند سرسختانه مقاومت کرده و رشد می کند، به نهرها و باریکه های پر جوش و خروش بیندیشم که در ادامه خود در بستر خلق تبدیل به دریای خروشان و کوبنده ای شود که دیگر هیچ مانعی نمی تواند جلو حرکت مصمم و کوبنده آن در ناپود کردن دنیای کهنه و سازندگی دنیایی نو را بگیرد. آینده تابناک و پر شور است.

با بهترین آرزوهای رفیقانه

همسر و رفیق تو رضا

مرداد 1356

یاورقی نامه دوم:

*من در اینجا به خصوص لازم می دانم از [محمد] مفیدی در قبال تبلیغات سوئی که برایش شده است دفاع کنم. همان طور که می دانی من از آن عده افراد بسیار معدوی بودم که بیش از هر کسی مفیدی را از نزدیک می شناخت. ما سال ها در کش و قوس مبارزات مخفی - علنی اواخر سال های 1340 و اوایل سال های 1350 شب و روزمان یکی بود. این را هم گویا می دانی که قبل از این که به سازمان ملحق شوم خود در یک جریان مذهبی فعالیت می نمودیم. این جریان مذهبی که بعدها در سال 1350 با انحلال خود به سازمان [مجاهدین] پیوست در سال 1346 یعنی بعد از آزاد شدن من از زندان شکل گرفت. مفیدی از آن افرادی بود که در این جریان فعالیت داشت و در سال 1349 به جمع ما در مسئولیت گروه پیوست (باقر عباسی رفیق شهید ما هم که با شخصیت والای انقلابی او از نزدیک آشنا بودی در آن موقع در جمع ما بود. باقر همان طوری که می دانی خیلی زودتر مارکسیست شده بود و در همان زمان یعنی سال 1349 یک عنصر مارکسیست لنینیست بود که با ما و سپس با سازمان همکاری می کرد. ما متأسفانه در شناساندن شخصیت والای انقلابی باقر و به خصوص مواضع ایدئولوژیک او تا به حال مشخصاً کوتاهی داشتیم که مطمئناً در آینده حق او را ادا خواهیم کرد. به خصوص این که خود باقر در آخرین روزهای قبل از شهادتش در زندان، اصرار فراوان داشته است و حتی این مسئله را گویا روی سقف زندان هم نوشته است که همه بدانند که او یک عنصر مارکسیست لنینیست بوده و بعنوان یک مارکسیست لنینیست شهید می شود). از این پس دیگر تا اواخر سال 1350 و سپس تا دستگیری اش ما فعالترین ارتباط سازمانی را با هم داشتیم به طوری که در این چند ساله ما اغلب با هم زندگی می کردیم. آنچه مذهب و عقاید مفیدی و بسیاری از ما را در نهایت از عقاید و نظرات مذهب رایج و بخصوص افراد بی عمل و پرگو و همین کسانی که امروز از عقاید مفیدی وسیله ای برای حفظ و بقای منافع نامیمون خود می سازند، ممیز می کرد، همان عناصر مبارزه جویانه و ضد طبقاتی ای بود که در "مفیدی" وجود داشت و به اعتبار آن او این آمادگی را داشت که محتوای عقایدش را نسبت به مبارزه برای زحمتکشان که برای او اصل بود تطبیق دهد. ما در آن وقت گمان می بردیم که صرف عشق به سوسیالیسم و تنفر از روابط استثمارگرانه سرمایه داری و مبارزه با آن بدون مجهز [شدن] به اندیشه و ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم، خواهیم توانست به نیات خیر خواهانه و دنیای بی طبقه مورد نظرمان جامه عمل بپوشانیم. ما در واقع تلاش می کردیم ایده آل ها و آرمان های خود را به اسلام منتسب کنیم. مبارزه در راه این آرمان ها را هم در پوشش تفکر اسلامی عملی می دانستیم. این دیگر پراتیک انقلابی و قوانین دو تا چهارتای زندگی مبارزاتی ما و مهمتر از آن باز هم صداقت و آمادگی ما برای بریدن از

بقایای منافع طبقاتی گذشته - که در وجود تفکر و اندیشه این طبقات در ما تظاهر می کرد - بود که می بایست تصورات ذهنی و نادرست ما را روشن می کرد. خوشبختانه هسته اصلی و مادی رسیدن به این اشتباه و نائل شدن به مارکسیسم لنینیسم به عنوان تنها ایدئولوژی نجات بخش پرولتاریا و توده های زحمتکش، یعنی تنفر از نظام طبقاتی و آمادگی عملی ما برای مبارزه جدی با آن در ما وجود داشت که به اعتبار آن ما می توانستیم به چنین اندیشه ای رهنمون شویم. با این ترتیب من در اینجا به جرأت می توانم بگویم که با شناختی که از مفیدی دارم و به خصوص با مقایسه ای که بین او و بسیاری از رفقای از رفقای که در جریان تحول ایدئولوژیک سازمان به جهان بینی علمی و ماتریالیسم دیالکتیک دست یافتند می نمایم، که مفیدی هم حتماً به اعتبار همان هسته های سالم مبارزه جویانه در وجودش و تنفرش از نظام طبقاتی همچنان می توانست حرکت رو به بالای خود را حفظ کند و به درک ایدئولوژی پرولتاریا نائل آید. از این جهت مسلماً برخورد فرصت طلبانه با عقاید مفیدی و چسبیدن به آن و آلوده کردن آن از طرف کسانی که هیچ گاه همگام و همراه مفیدی نبودند معنایی جز تنزل دادن شخصیت انقلابی او و توهین به عقاید و نظرات رو به رشدش نمی توانست داشته باشد. عقاید و نظرات او هیچ و واقعاً هیچ ارتباطی با نظرات این چنین افراد نداشت، همان طور که عقاید و نظرات ما در آن موقع هیچ ارتباطی با نظرات اینان نداشت.

یادآوری:

1- عنوان این یادنامه اقتباسی ست از مقاله ای نوشته دکتر محمود صناعی: "هارولد لسکی یادی از استاد" که در مجله سخن در دهه 1340 خوانده بودم. هارولد لسکی یکی از چهره های بارز چپ انگلستان بود.

ت. ح. آبان 1390

2- سپاسگزارم از رفقای قدیم و جدید که این ادای دین را برایم میسر ساختند.